



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران





به نام خدا

بهر زیستن

نویسنده

افشین صفرنیا

انتشارات بین المللی گیوا

سرشناسه	:	صفرنیا، افشین، ۱۳۶۲ -
عنوان و نام پدیدآور	:	بهرتر زیستن / نویسنده افشین صفرنیا.
مشخصات نشر	:	تهران: گیوا: باشگاه علمی پژوهشی ساداکو، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۹۷ ص.
فروست	:	مجموعه کتب ادبی.
شابک	:	ISBN: 978-600-8095-85-9 ۹۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	:	فاپا
موضوع	:	راه و رسم زندگی
موضوع	:	Conduct of life
موضوع	:	نکته‌گویی‌ها و گزینه‌گویی‌ها
موضوع	:	Aphorisms and apothegms
رده بندی کنگره	:	۶۳۷BF ۲/۱۳۹۵ ۷ص

عنوان کتاب	:	بهرتر زیستن
مولف	:	افشین صفرنیا
ناشر	:	انتشارات بین المللی گیوا
همکار ناشر	:	باشگاه علمی پژوهشی ساداکو
مدیر اجرایی	:	محمدصدیق سپهری نیا
مشاور پژوهشی	:	روح الله تقی نژاد
طراح جلد	:	آزیتا گوهری
صفحه آرا	:	فاطمه ماهر
سال و نوبت چاپ	:	۱۳۹۵ / اول
شمارگان	:	۱۰۰۰
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۵-۸۵-۹
قیمت	:	۹۰۰۰۰ ریال
آدرس	:	میدان انقلاب، ضلع شمال غرب میدان، جنب بانک رفاه، پلاک ۵۹، طبقه ۲، واحد شرقی
تارنما	:	www.sadako.ir

تقدیم به :

تمام کسانی که با رنج و مشقت و فنا نمودن زندگی خویش راه آگاهی بخشی و آگاه نمودن را هموار می گردانند .

سخنی با خواننده

هریک از ما گونه‌ای برداشت از واژه‌ها و کارکردهای اجتماعی آن داریم به گونه‌ای که دست به تفسیر و در مواردی کنکاش ذهنی درخصوص آن می‌زنیم اما اگر جانب خواست عمومی مطرح گردد واژه‌ها، قراردادی از برای بهتر زیستن ما به عنوان موجودی اجتماعی می‌باشد. در این کتاب با نگاهی اغلب فلسفی سعی بر آن رفته که جهان بینی خارج از ذهن درباره واژگان باشد و این گونه‌ای دگر دیدن واژه زندگی و شادکامی است که ما هر لحظه با آن سروکار داریم اما متأسفانه به دلیل گذراندن زمان به گونه‌ای ماشین وار از کنکاش ذهنی در رابطه با آن غفلت ورزیده ایم. در مواردی خواننده امکان دارد شخص نویسنده را بجای محتوای متن ارائه رفته تفسیر نماید و به جای پرداختن به محتوای کتاب به تفسیر و نقد نویسنده بپردازد که این در نقدهایی که به بزرگان اهل خرد و اندیشه روا داشته شده با کمی دیدی موشکافانه کاملاً مشهود است. حال امید است خواننده این کتاب با وسعت نظری روشن و فارغ از هرگونه جهت گیری ذهنی بتواند از متن ارائه رفته بهره لازم را داشته باشد.

با تشکر

افشین صفرنیا

بهار ۱۳۹۵

فهرست مطالب

۷	زندگی و شادکامی
۱۱	توانمند زیستن
۱۲	روابط واقعی در قالب آزادی خویش
۱۸	از بالا دیدن خویش
۱۹	انتظارات از روابط
۲۰	خواستن
۲۱	بهبتر گشتن
۲۳	ارتباط
۲۵	شادمانی
۲۷	برای دیگران طلبیدن
۲۸	بهره از علوم
۳۰	هدف
۳۱	واقعیت یا مجاز
۳۳	انگیزه برای بودن
۳۴	مبارزه
۳۵	نیروها
۳۷	قدرت تحمل
۳۹	توان بروز دادن
۴۰	سدهای فردی واجتماعی
۴۲	تصور برحق بودن
۴۴	رسیدن به خواسته
۴۵	تغییر
۴۷	رقابت

۴۸ برنامه ریزی
۵۰ دل شکستن
۵۲ انرژی های وجودی
۵۴ اعتماد به نفس داشتن
۵۴ جدایی
۵۵ تصور از خویشتن
۵۷ ابزار کمک
۵۸ نقد
۶۰ پیشگیری
۶۱ یاری طلبیدن برای شدن
۶۳ شیوه برخورد با مسائل
۶۵ آگاهانه طلبیدن
۶۶ وظیفه ای همگانی یا شخصی
۶۷ مصون بودن از راهکارهایی نابودگر
۶۹ تصورات از تجارب
۷۰ بازیابی
۷۱ مسئولیت
۷۳ مقابله نمودن با مشکلات
۷۴ خطر کردن
۷۷ متفاوت بودن
۷۸ سوء استفاده
۸۰ تفسیر اعمال خویش
۸۱ تصوراتی نادرست
۸۲ نمایش اقتدار
۸۳ حرمت گذشته

۸۵	بینش اندرونی.....
۸۷	لجاجت.....
۸۸	آسودگی خاطر.....
۸۹	آموختن از شکست.....
۹۱	رنج.....
۹۲	کشش و تمایل.....
۹۳	تشویقات.....
۹۵	همگانی بودن شادکامی.....
۹۷	سخن پایانی.....

زندگی و شادکامی

توانمند زیستن

زندگی جدالی، میان خواستن و شدن می‌باشد. و در این میان سهم خواستن ناراحتی و افسوس و پشیمانی و نزاع و جنگ و پریشانی و در مواردی نیز نابودی خویش و یا دیگران است. این خواستن را هرکسی از برای خویش گونه‌ای عنوان داشته که ذهن خواننده مختار است به هر سویی که می‌خواهد سیرمطلب نماید زیرا این زندگی اوست و نه زندگی کس دیگر و این خواستن اوست و نه خواستن شخص دیگر و در این میان جهش نیز صورت می‌گیرد. جهشی در خواستن و آرمان سازی و در این آرمان سازی، آینده ای را که تصویری سازیم از چه گونه باشد و از برای آن تلاش می‌نماییم و این همه فقط و فقط در خواستن است که نمود می‌یابد، پس خواستن سرمنشأ اکثر موارد دگر می‌باشد و حال شدن، که ممکن است در رأس خواستن ما قرار گیرد ولی این به موارد متعددی خطامی رود و چنین می‌توان نگاشت که هیچ خواستنی آنگونه که پندار می‌گردیده شدن تبدیل نمی‌شود حال با تلاش ما به درصدی از شدن تبدیل می‌گردد و این در اشخاص و زمان و مکان مختلف، اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد حال این شدن ممکن است شدنی از برای خواستن و در جهت آن باشد و یا اینکه شدنی حتی مخالف خواستن ما و در نهایت تن دادن ما به آن شدن باشد و یا اینکه مسیر مخالفت را در پیش گیریم و شدن را پذیران باشیم، اما در نهایت باید آرمان گرایی را کنار گذاشته و به شدن در نهایت رسیدن آن خوش آمدگوییم و این مسیر زندگی را دچار تنش نگردانیم حال یک مسئله بوجدومی آید که جمله ای است که می‌گوید در تنش است که می‌توان مسیر را بهبود داد و ترقی نمود اما در تنش

نیز می‌توان مسیر خوب زندگی را نابود ساخت، باید که مراقب باشیم و واقع‌گرایانه رفتار نماییم و اول خود را بشناسیم. این جمله خودت را بشناس بسی اینجا کاربرد دارد. تا خویش را بشناسیم نمی‌توانیم آرمان درستی تعیین نماییم. تا خود را بشناسیم نمی‌توانیم واقعیت را بشناسیم. نمی‌توانیم امکان خود را در مواجهه با تهاجمات دنیای بیرونی در نظر بگیریم و خود را نیز یا ناتوان و یا خیلی توانمند می‌یابیم که در هر دو صورت خسارتی جبران‌ناپذیر می‌نمایند. زندگی گونه‌ای است از خواستن و یا تمام‌گونه آن خواستن و شدنی است که می‌شود. حال آن می‌تواند در مسیر اندیشه و خواسته و تلاش ما باشد و یا اینکه مخالف جریان خواسته ما گردد و ما باید خویش را توانا گردانیم.

روابط واقعی در قالب آزادی خویش

در هر امری می‌توان خویش را سنجید که آیا می‌توان آن را دوست داشته باشیم، آیا می‌توان به آن عشق ورزید و آیا می‌توان آن را در تملک درآورد. در روابط اجتماعی و در عرصه زندگی روزمره روابطی بوجود می‌آید که گویا این روابط واقعی و دو طرفه و پایدار و یا دارای خلوص نیت طرفین است. به نظر من اول باید هدف از رابطه مشخص گردد و بعد در آن سمت گام گذاشت. نمی‌توان از ابتدا چیزی را خواست و در آن مسیر رفت و دیگری را نیز با آن چارچوب رفتاری خود آگاهانید و بعد در طی زمان و مکان دیگر از آن رابطه با هدف دیگر نتیجه‌ای دیگر را تقاضا نمود. در گذر زندگی هر کسی در طی حوادثی واقع و خویش را در حصار دوستی‌ها و دشمنی‌هایی می‌بیند که گسستن آنها بمانند نابودی روح و روان و ضربه دردناکی به وجود وهستی او وارد می‌آورد. اما این رفتار چنین می‌گردد و چنین اثراتی از خود بجای می‌گذارد. کلمه عشق و رابطه واقعی احساسی،

و بدور از خیانت و بدور از منفعت طلبی است و هرآنچه در آن قصدی از رابطه است در ذات عشق متصور نیست و حال در خصوص این می توان چنین نگاشت که ((عشق رازی است مقدس؟ برای کسانی که عاشقند، عشق همیشه بی کلام می ماند، اما برای کسانی که عشق نمی ورزند؛ عشق شوخی بیرحمانه ای بیش نیست)). در خصوص عشق گونه ای حالتی روحانی و مقدس گونه باید بدان افزود، بمانند عشق خدا و یا به امورات مذهبی و متعلقات دینی و یا گونه ای دگر در عالم زمینی عشق یک نوجوان به جوان دیگر که در هر دو حالت چه فرازمینی و چه زمینی باید بدور از منفعت طلبی و بدور از ریا باشد. که اگر چنین نگردد، دیگر عشق معنای وجودی خود را از دست خواهد داد و رابطه سرد و طبق منفعت طلبی می گردد. حال عده ای این را چنین در مبحث خداشناسی وارد می سازند که باید خدا را بخاطر خودش دوست داشت و عاشقش بود و نه امورات منفعت طلبی و مبحث بهشت و جهنم، باید در ذات، خود را از گناهان دینی پاک گرداند و نه اینکه از ترس بهشت و جهنم و چنین امری باید با آگاهی بخشی و این فقط در ذات پاکان نتیجه می دهد. این خلوص در نیت که در مذاهب و ادیان و منجمله دین اسلام نیز به آن توجه روا داشته است که نیت بر هر امری ارجحیت دارد. حال در بحث زمینی در ارتباطات اجتماعی و مبحث روح و روان آدمی اگر که ما از دیگران توقع هر چیزی را داشته باشیم باید طبق آن نیز عمل نماییم. اما معمولاً انسانها طبق نیاز و کمبود و آرزوهای خویش، محیط جوانب و روابط خویش را تنظیم می نمایند و این چنین روابطی را ناخواسته تشکیل می دهند و در هر رابطه ای دچار توهم خلوص می گردند و این خود باعث شکست های روحی و در نهایت فرو پاشیدن بنیان ارتباطات وزیر پا گذاشتن اصول انسانیت می گردد. توقعات یک چیز است و اصل و بنیان روابط که شامل

دوستی، همکاری، ازدواجی، کاری، سیاسی، اقتصادی و... یک چیزدیگراست. دنیای متمدن نیازهایی بالاخص بیشتر و پیچیده تراز دنیای بدون امکانات رفاهی می طلبد. نیازهایی بسان رشدوتعالی دریک جنبه وبايد ديگرجنبه ها رابا آن انطباق داد. نمی توان توقع سعادت وکمال واستفاده ازامکانات عصرنوین وشبکه های روابط جدید بنام شبکه های اجتماعی و عصر اینترنت وپایگاه های خبررسانی جهانی ماهواره ای را داشت ولی باز روابط ورفتار عصر پیشین راطالب بود. آیا چنین کسان که تقاضای رفتاری مخالف جریان آب را دارند، ازاحساس کمبود است ویا احساس نیاز، که به چنین رفتاری دست می یازند. زندگی بسان امری فی الواقع ودرعرصه لحظات امری واقعی است ونمی توان ازآن اموراتی انتزاعی توقع داشت وآن را در وهم وخیالات جستارنمود. باید که راه کارهایی عملی وبسان زمان ومکان ارائه نمود. یک رفتار وعملکرد دریک زمان ومکان گونه ای پاسخگو بوده ونتیجه ای ملموس داشته، آیا می توان از چنین امری درزمان ومکان وامکانات دیگر باز پاسخگوبودن رامتوقع ونتیجه ای پیشین رادرآن جست. البته که چنین امری ناممکن وناشدنی وبدور ازعقلانیت است که ما را به بن بست فکری ونزاع هایی در درون ودرنهایت به رادیکال شدن اصول نظری خودمان می انجامد وجریان این نزاع درعرصه اجتماع خود را به منصفه ظهورمی رساندکه به پسرفت جامعه منجرمی گردد. عقلانیت حاکم برامورات روزمره با عقلانیت حاکم برامورات وهمی، گونه ای سرناسازگاری داردکه باعث مشکلات از نوع عقب گردوانحلال وشکست وفروپاشیدن بنیان های فرهنگی واجتماعی جامعه را نتیجه می دهد. مخالفت با هرگونه روند، به کمال رسیدن ورشد وسعادت وآگاهی بخشی جامعه، صدمات جبران ناپذیری به ذات اجتماع وارد می آورد. می گویند آن شو که هستی، آیا این را نمی توان

به اجتماع وقوانین فرهنگی حاکم چه در فعل واقع و چه خرده فرهنگ ها و چه فرهنگهای زیرزمینی بسط داد. اجتماع سیال می‌باشد و هرگونه حصاری چه اندیشه ای و چه فیزیکی باعث کند شدن مسیری می‌گردد، اما به کل مسیر را مانع نمی‌گردد. آن شو که هستی یک شعار نیست بلکه امری واقع است. آیا نباید بگذاریم که جریان آب مسیر خود را پیدا و ببیماید و ما فقط آن را به سمتی که منفعت هرچه بیشتر از برای جامعه دارد هدایت کنیم. اما حال ذکر یک نکته جالب است که چه کسی حق دارد منفعت را و خطوط فکری انتزاعی را ترسیم نماید و آن را بمانند پتکی بر سر جامعه فرود آورد. همانگونه که پیش تر ذکر آن رفت جامعه و افراد در آن زندگی عادی و اجتماعی و فرهنگی امری سیال و دارای تحرک می‌باشد. چرا نتوان نیروهای آن را آزاد نمود و در جریان مناقشات و خرده فرهنگها آن فرهنگ که برحق باشد خود راه خویش را در میان قلوب پیدا خواهد نمود و اگر چنین گردد و نیروهایی که به فرهنگ و اجتماع و عرصه زندگی فردی و اجتماعی فشاری وارد می‌آورند، آزاد گردند بنابراین می‌توان توقع مناقشاتی انسان وارگونه را داشت و حال اگر با فشار از بالا، نیروهای فشار را محدود و یا بقولی خنثی گردانیم دیگر نمی‌توان توقع جامعه ای سالم را داشت ازیرا که چنین جامعه ای در جریان رو به کمال و ترقی و رشد، دچار فرهنگ ها و اجتماعات مخالف جریان حاکم می‌گردد و خرده فرهنگ هایی زیر زمینی شروع به سردرآوردن می‌نمایند و می‌توان چنین عنوان نمود که جریان شب و روز با هم متفاوت است و یا اینکه جریان زندگی عمومی و خصوصی دوگونه روند کاملاً متضاد را طلب می‌کند و این یعنی ریا در بحث که ذکر آن رفت و گونه‌ای خیانت گونه محسوب می‌گردد اما اگر جانب دیگر را مدنظر قرار دهیم می‌توان از یکی از تعریف های هوش بهره گرفت که هوش

قدرت انطباق و سازگاری با شرایط و موقعیات جدید است که چنین اشخاص دیگر، ریاکاروخائن نیستند بلکه از قدرت هوشی خویش، چرخ های سیال اجتماع و فرهنگ رادرمسیر خود هر چند کند به پیش می رانند و این چنین باعث آزارکسانی می گردند که درانتزاعات خویش با امری واقع بسان زندگی در قالب لحظات مواجه هستند و برخورد خویش را به حال جامعه مفید می دانند در حالی که اجتماع و فرهنگ بسان امری زنده و سیال و پویا خود راه خویش را پیدا خواهد نمود و احتیاجی به دستورات از قالب قوانین ندارد و حال این باعث می گردد که بعد از مدتی اصرار آنان و اصرار گروه های فشار و جوامع پیرامون روند تغییر اذهان طی گردد و خود آنان نیز در این روند حل گردند. و اما یک خطری همچنان در قالب تهدید روزنه های این تغییرات در کمینگاه می باشد و آن دلخوری و سرافکنندگی و یأس و ناامیدی و در نهایت شکست هریک از تفکر طرفین بحث که باعث افراطی گشتن آنان و در نهایت امر، برخورد های خشن می گردد که این خطر مدام در کمین است که باید از آن پرهیز نمود چون هرگونه افراط و تفریطی بنیان اخلاقیات و انسانیت و معیارهای اجتماعی و فرهنگی را مورد هجوم و یورش متعصبانه ای واقع می گرداند که راه گریز از آن صرفاً با عقلانیت بسان انسان بودن میسر می باشد. قبلاً از عشق سخن رانده شد که نمی تواند به گونه ای منفعت طلبی ارائه گردد و قالب فرمان و دستور را در روابط دوستی و اجتماعی وارد نمود. در این محل می توان از آن بهره جست که هرگونه امر و دستوری در راستای خواسته های خویش هر چند که توان آن را نیز نداشته باشیم باعث انزوای هر چه بیشتر اندیشه های خویش می گردد و صرفاً عده ای اطراف ما تجمع می یابد غافل از اینکه در زیر پوست جامعه و فرهنگ بمانند آتش زیر خاکستر همچنان آتش تغییر روشن است ولی زبانه هایش را

از برای زمان و مکان مناسب فروکشیده و هر چه این وضع ادامه یابد آتش به قله های بالای جامعه رسوخ می نماید و در نهایت کافی است نسیمی بوزد که آتش را زبانه کشاند. پس باید خویش را محدود نماییم و کلید حل مشکلات را چنان پیچیده نکنیم که همه درهای اندیشه ای را بر روی خویش سد نماییم و خود را در چاچوب سیاه و سفید ببینیم، باید که اعتقاد داشت که رنگ های دیگر نیز هستند که می توان از آن بهره جست و جامعه را متحول گرداند و مسیر روبه کمال از جهش و تغییر جامعه و فرهنگ را فقط هدایت نمود و آن را از پلیدی ها و کج راهی ها بازداشت و این نیز اگر که فضای آزاد بودن نیروهای اجتماعی و فرهنگی میسر باشد مجال برای تفکر باقی نمی ماند و زندگی خود مسیر خویش را پیدا خواهد نمود. و حال وقت آن رسیده که از یک جمله فیلسوفانه دیگر رو نمایی کنیم (هر چیزی که مرا نکشد، نیرومندتر خواهد نمود). اما جانب حقیقت همیشه زنده خواه بود و مراد در این امر حقیقت امری انتزاعی که صرفاً در قالب واژگان خلاصه گردد نیست آن امری واقعیت داشتن در عرصه زندگی را نتیجه می دهد و ریشه تمام امورات فکری را در حصار خویش می گیرد و حال سخن فیلسوفانه بالا که بسی جالب نیز است در عرصه فردی و اجتماعی بسی کاربرد دارد. در عرصه زندگی فردی مسیری در مبارزه را، علیه مشکلات و پی آمدهای روابط و یا اینکه مشکلات که از جوانب دیگر فارغ از رابطه باشد، ترسیم می نماید که می توان آن را سنجید و در مشکلات، خویش را دوباره از برای زندگی روزمرگی با قوتی قلب و اراده ای راستین احیا نمود و به مبارزه از برای خواسته های خویش در زمان و مکان دیگر اندیشید و اما اگر بخواهیم از چنین جمله ای در عرصه زندگی واقعی و عینی استفاده نماییم آن بیشتر از برای مبارزه در راه حرکت سیال و قابل تغییر و انعطاف پذیر جامعه و فرهنگ کاربرد

دارد که نشان این است که با هیچ حصارى نمى‌توان از حرکت دینامیک جلوگیری نمود و فقط باید زمان و مکان آماده بروز نیروهای انباشته گشته در جامعه و فرهنگ مهیا باشد حال اگر ما در یک زمان و مکان، خویش را محصور گردانیده و اندیشه خود را محدود به ساختار پیرامون خویش بنماییم دیگر مقایسه از برای پیشرفت و ترقی معنای خود را ازدست خواهد داد و توقع داشتن مسیری آرام بخش و پراز انرژی از جامعه محال می‌نماید. پس به ناچار باید از غار تاریک و کوه بلند انتزاعات خارج و به میان اجتماعات پرشی بی‌باکانه داشت و خویش را از آن منفک ندانست و خویش را محق بر حال جامعه ندانست بلکه خود را عضوی پنداشت که نظرگاهی دارد و نه اینکه حاکم و مسلط به حال جامعه، که اگر چنین گردانند انتزاعات در قالب امری واقعی به واقعیت زندگی روزمرگی کمکی بس بزرگ می‌نماید. و حال می‌توان چنین نگاشت که (آزادی با بی‌بندوباری مصادف نیست و آزادمنشی با رفتار جامعه پسند مساوی نیست).

از بالا دیدن خویش

زندگی در جریان است و مشکلات و ناملایمتی‌ها نیز هر لحظه در صحنه واقعیت آن وجود دارد و با کلماتی انتزاعی نمی‌توان مشکلات را به کناری نهاد بلکه باید راه کارهایی عملی از برای مشکلات که در صحنه روزمرگی اشخاص بوجود می‌آید بکار گرفت. یکی از این راه کارها پرهیز و اجتناب ورزیدن از مناسبات و ارتباطاتی است که باعث تنش در روح و روان شخص می‌گردد. اگر که ارتباطی در چند برخورد و به تکرار باعث ناراحتی در روح و روان شخص گردد، قطع ارتباط به شیوه ای عقلانی بهتر از قطع آن به شیوه ناراحت گونه است. در صحنه برخورد و تقابل اجتماع و فرهنگ و فرد به گونه‌ای هر دو بر یکدیگر تأثیری گذارند و این تأثیر در حوزه‌هایی بیشتر

ودر حوزه هایی کمتر خویش را بروزمی دهد. بیاپید به عقب بیاندیشیم که چگونه از بالا، بر صحنه کسانی که در پایین اند می نگرند و تا زمانی که در آن بالاسیر می نماید به گونه ناظری منصف همه چیز را زیر نظر دارد ولی اگر به این پایین بیاید و خویش را در میان توده ای روزمرگی قرار دهد از انباشت مشکلات روزمرگی او نیز دچار وحشت و افسردگی و یأس می گردد. ذکر این نمونه ما را دعوت می کند که در برخورد با مشکلات خود را به مانند ناظری خارج از حوزه فردی ببینیم و به مانند عقابی در آسمان که پایین را نظاره می نماید مانیزاستوار و محکم و پولادین در بیرون از خویش، خود را مورد کنکاش قرار دهیم و تابتوانیم تفسیری هم درونی و هم بیرونی از خویش داشته باشیم.

انتظارات از روابط

مطمئناً نزاع هایی از درون باعث نزاع هایی در بیرون شخص می گردد. شخصی را تجسم نمایید که در کودکی زیر سیطره دستور و حکم و فرمان به گونه ای تحکم درونی گرفتار آمده و این شخص در بزرگسالی فردی خجول در زمینه، هر چند در ظاهر چنین نباشد. این شخص خجول از بعضی رفتارها و سرشکسته از گذران بطلان زندگی خود و تحکم تکرار مکررات دچار سرگستگی شده و در درون خود این رابه عینه در برخورد با گونه ای دگر رفتار مخالف اندیشه های خویش مشاهده می نماید و این دلیل کشمکش و مبارزه ای در درون می گردد. حال کسانی اندک شمار برای مبارزه فائق می گردند و کسانی دگر همچنان در آن مسیر گذشته می مانند اینان خویش را در این مبارزه به گونه تعصب و رزی در درون مشاهده و آن را در موقعیت و زمان و مکان مناسب به منصف ظهور می رسانند که نتیجه آن نزاع و افراطی گشتن جامعه می گردد و حال اگر اینان صاحب نفوذ

در اجتماع باشند مسیر این افراط و تفریط آنان را دل نگران می نماید و خویش را دلواپس به حال اجتماع می انگارند که این دلواپسی باعث رفتارهایی خارج از شأن انسانیت و عقول بشریت می گردد. اینان در مقابل مخالفان عرق سردی نموده و در آن لحظه شخصیت اندرون و سایه خویش را بروزی دهند. در خصوص شخصیت سایه، هرکسی بنا بر تجربه و ژنتیک و شیوه برخورد با اجتماع و آزادی های اجتماعی و فرهنگی حاکم بر او چندین گونه می تواند شخصیت در قالب یک انسان داشته باشد که در هر زمان و مکان یک مورد از آن می تواند فعال گردد و امورات شخصی را در اختیار نهد. ذکر یک نمونه کافی است که چرا یک شخص در یک برخورد با شخصی با انواع سخن ها ناراحت نمی گردد و کنترل بروضعیت خویش را دارد ولی در موردی مشابه و در زمان و مکان دیگر چنین نیست و به ناگاه از آن رفتار کنترل گرایانه فاصله می گیرد و گونه ای دیگر رفتاری نماید. چنین نمونه هایی بس بسیار در صحنه زندگی برخورد نموده ایم. یک مورد دیگر که ذکر آن در این محل لازم است ((هر چیزی از هرکسی قابل انتظار است بنابراین نباید انتظاری داشته باشیم که بعداً در صحنه روابط دچار دل سردی گردیم.)).

خواستن

زندگی شامل خواستن، توانمندسازی و مبارزه از برای هدف خویش است. حال در این میان فشارهایی بر شخص برای تغییر هدف و یا تعیین هدف از سوی او می گردد که شخص باید هشیار باشد و هیچ فشاری را پذیرا نگردد و تمام فشارهایی که بر او وارد می گردد را در اغفال خویش ببیند. حال به متن قبلی باز می گردیم ((آن شو که هستی)). این جمله بسی باعث قدرت و شأن و منزلت بخشیدن به شکوه و هیبت انسان می بخشد و انسان را به مثابه امری بالقوه

می داند که باید بتواند راه خویش را برگزیند نه راهی که دیگران و قدرت های حاکم بر جامعه تعیین می نمایند. هرکسی وجودی دارد و دارای نیازها و حاصل کمبودهایی است که باید خویش را در آن چارچوب از برای رسیدن به هدف که برای خود تعیین نموده فعال بیند و مبارزه که بحث آن پیش تر رفت رابه پیش برد مبارزه ای با تمام وجود علیه هرگونه تعدی از بیرون و کشاکش های درونی و سرافکنندگی و سرخوردگی و جدل و تنش حاصل موقعیت و زمان و مکان و نرسیدن زودهنگام و حتی احساس یأس و ناامیدی که همه اینها دشمن زندگی سالم و شاداب و هدف خویش که همانا رسیدن به آن شو که هستی می باشد .

بهبتر گشتن

شخص خویش را درسیطره می بیند که باید راه خویش را برگزیند و یا اینکه مطیع اجتماع و وضعیت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی حاکم گردد و این خود دلیل بسی مشکلات روحی و روانی برای او می گردد. دنیایی بدون حاکم دنیایی بس شیرین و دلپذیر است اما در دنیای بدون حاکم دیگرمبارزه معنایی ندارد. پس از حاکمان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی و هرگونه آن، که هدف را در نابودی خویشتن و خواسته های فردی واقع گردانیده اند؛ دلگیر نباشید بلکه آنان هدف زندگی را از برای حاکم بودن خود بجای حاکم بودن دیگران نگریسته اند و این هدف همواره راهنمای ما در راه مقابله با مشکلات زندگی می باشد . همانگونه که قبلا ذکر آن رفت هوش در زندگی تأثیر بسزایی دارد و بنابه تعریف که از آن ارائه گردید؛ قدرت انطباق با شرایط و سازگاری با زمان و مکان می باشد. شخص خویش را با شرایط زمانی و مکانی بروزمی گرداند و با امکانات موجود در پی تغییرات اجتماعی و فرهنگی، خود را انطباق می دهد و قدرت

انعطاف پذیری برای بهترگشتن رادارا می‌باشد. حال اگر تمام افرادجامعه را در یک حکم انسان بودن مقایسه نماییم و آنان را در یک کل در نظر بگیریم اگر که جامعه و فرهنگ حاکم بر آن قدرت سازگاری و قدرت انعطاف پذیری و قدرت انطباق با شرایط زمانی و مکانی موجود خویش رانداشته باشند آنان نمی‌توانند آینده ای از برای خویش، بهترمتصورسازند. جامعه ای که با انتزاعات اندیشه ای و نه واقعیت مدینه فاضله بنیان گشته ولی در عمل مدینه ویرانی بنا نهاده و افراد جامعه را به مانند بردگان در حکم اجرای فرامینی می‌داند نه اینکه آنان به مانند انسان حق حیات و سعادت و زندگی با حق و حقوق مشخص را دارا باشند. بنابراین چنین جامعه ای به سوی خیر و سعادت و زندگی سالم گام بر نمی‌دارد و باید گفت که از هوش اجتماعی و فرهنگی در نوع تعریف که از آن رفت، جامعه به کل بنا به رفتار خویش در سطح پایین قرار می‌گیرد. به گونه‌ای مداوم دو گروه به مانند دو جبهه در صحنه اجتماع حاضرند و این مبارزه را به اشکال متفاوت ادامه می‌دهند و هر زمان یکی از آن دو گروه حاکم بوده دیگری را با فشار و آزار و تهدید به عقب نشینی وادار نموده و آن گروه و دسته دیگر فعالیت خویش را به صورت نیرویی نهفته در زیر پوسته جامعه، همان گونه که قبلاً ذکر آن رفت ادامه می‌دهد. حال آیا این وظیفه حاکمان است که مسیر و خطوط را مشخص نمایند و یا اینکه مردمان جامعه و نیروهای مولد و سیال و پویا در آن باید چنین مسیری را طی نمایند و آن را بپیمایند. به یقین می‌توان چنین بیان داشت که حاکمان در یک فضای بی طرفی اگر که دخالتی ننمایند، بلکه فقط نظاره گر و آماده ارائه نمودن امکانات برای خواسته اکثریت مردم را به انجام رسانند نیروهای درون جامعه راه خویش را بسوی دنیایی بهتر و زندگی برای همگان طبق اصول انسان دوستی ادامه می‌دهد و در این راه مطمئناً دیر یا

زود به خواسته همگان رسیدگی می‌گردد. حال اگر حاکمان در این بین نقشی را از برای خود متصور باشند مسیر رابه کج روی و طبق کمبودها و آرزوهای خویش به پیش می‌برند و در چنین فضا و مسیری دیگر نباید از رشد و سعادت و زندگی بهتر همگانی سخن راند بلکه همانگونه که ذکر رفت افراد جامعه با سلب مسئولیت از خویش و واگذاری و مسئولیت به حاکمان عملاً در صحنه اجتماع و فرهنگی از برای خود قائل به شخصیت نیستند و هویت فردی آنان قربانی هویت گروهی آرمان‌گرا، تحت شعاع قرار می‌گیرد. این مبارزات همیشه میان کسانی خواهان تغییر و مسئولیت بیشتر (کامل به شخص و احیای هویت فردی) با کسانی که با محدود نمودن شخص و مسئولیت بیشتر (مطلق و کامل به حاکمان) می‌باشد.

ارتباط

در مسیر زندگی و در ارتباطات انسانی باید دو گونه ارتباط همانگونه که قبلاً ذکر آن رفت از یک نوع باشند. اگر که یکی عاقلانه می‌باشد، دیگری نمی‌تواند نباید که هیجانی باشد. اگر کسی در یک هیجان غوطه‌ور است هر چند بحث عقلانی و یا با هیجان دیگر نمی‌توان با او ارتباط برقرار نمود و به ناچار ارتباط با او باید طبق ذهن و زمان و مکان حاضر در او باشد. اگر که چنین نگرند باعث بروز کدورت و نرسیدن به نقطه اشتراک که باعث دشمنی‌ها و نزاع‌هایی نیز می‌گردد. هر شخصی با احتیاج‌های زمانی و مکانی به امری، واکنشی از نوع شخصیت و نوع مشکل خویش ارائه می‌دهد و نمی‌توان توقع خارج از آن داشته باشیم و این بستگی به طرف مقابل دارد که به درک و فهم و اندیشه خویش رجوع کند و با درک وضعیت تصمیمی از برای انسانیت بگیرد و به درک متقابل کمک نماید خارج از این حوزه باعث برخورد هر چه بیشتر و یا اینکه کمک

به ارتباط و درک مشترک و ابراز همگونگی پاسخ، باعث بهبود اوضاع و به کل اتمسفری خوشایند از برای طرفین می‌باشد. حال کسانی به این ایراد می‌گیرند که نمی‌توان هر کسی هرگونه خواست رفتار نماید و دیگران او را درک نمایند. در چنین حالتی فضای کنترل بر رفتار خویش خدشه دار و روحیه آزاداندیشی دچار بحران می‌گردد. حال در پاسخ می‌توان چنین نگاشت که اگر که دیگری در زمان و مکانی دچار مشکلاتی و طبق آن ندانسته به چنین واکنشی دچار است این وظیفه ما است که در وضعیت بهتری هستیم، ساز خود را با او هماهنگ نماییم تا آهنگ دلنشین به گوش رسد. چون دو ساز اگر ناهماهنگ باشند باعث گوش خراش بودن و این باعث دلزدگی می‌گردد تا اینکه نقطه اتصال و اشتراک گردد. اگر کسی ناراحت و از شدت ناراحتی گریه سر می‌دهد نمی‌توان دیگری با هیجان شادی پاسخ گوید بلکه باید منطقی بودن را حاکم گرداند و یا اینکه با راهکارهای کوتاه مدت و بلندمدت او را تسکین داد. و یا کسی که عاقلانه به ارتباط با کسی از برای منافع طلبی تن در می‌دهد و دیگری با احساس و شعف درونی، حال یکی وابسته و دیگری برایش مهم نیست در چنین حالتی نابودی بساط روان یکی از طرفینی که با احساس خود پاسخ گفته و توقعی احساسی از رابطه داشته توسط دیگری که با عقول برخورد نموده دچار خدشه می‌گردد و دلیل ناراحتی ها و دلزدگی ها و کدورت ها و تنفرها و دشمنی ها و نزاع ها می‌گردد و چنین ارتباطی از بنیان آن می‌توان بیان داشت که اشتباه بوده است و یکی از طرفین بیشتر دچار ضربه می‌گردد. پس با توجه به مطالب پیشین باید هدف از رابطه مشخص و طرفین با صداقت کامل یکی از شیوه های ارتباط را از برای خویش تنظیم نمایند تا دچار مشکل نگردند. حال در رابطه با قشر حاکم بر جامعه و فرهنگ نیز نمی‌توان مردم را

دچار ناراحتی و یأس و توهم و خرافات نمود و انگ‌بختگی هیجانانگیز از برای خود قابل قبول راترسیم و اشاعه داد و در مواقع دیگر و در زمان و مکان دیگر انتظار برخورد عاقلانه افراد، از جامعه را داشت. در نهایت باید گفت که هرچه کاشته گرددهمان نیز ثمره می‌دهد و نباید انتظار معجزه از رفتار اشتباه خویش داشت بلکه باید اوامر امر با برنامه ریزی صحیح و صداقت کامل هدف‌ها را مشخص و در آن راستا دست به ایجاد ارتباط مابین خویش و ملت‌های دیگر و خود و ملت خود و فرهنگ آن ملت زد. حال از مطالب قبلی کمک می‌گیریم که نمی‌توان از برای یک جامعه که سیال و نیروهای فعال و دینامیک وار در گردش است نسخه پیچید و با تحکم آن را تجویز نمود، چون سیستم ایمنی بدن که در اینجا جامعه مدنظر است و نیروهای فعال در آن برضد آن دست‌بکاری گردند و پاتن آن تولید می‌گردد. بلکه باید که از خود سیال بودن جامعه و فرهنگ به گونه انعطاف‌گرایانه بهره جست.

شادمانی

شادمانی بسان امری است که در ذات انسان گونه ریشه دارد و تمام زحمات بشریت در کل زمان و پیدایش خویش از برای آن بوده و خود را با آن خوشبخت و سعادت‌مند و عاری از دشمنی‌ها دانسته و مدام در آرزو و خواسته آن دست به انواع اعمال و رفتارهایی رامنجرگشته که بعداً با تکرار در سطح، مورد تحریف واقع گشته و بساط جهل و خرافات و نادانی گشته است. انسان بنابه گونه خود و به حکم انسان بودنش با مدد عقول خویش همیشه در پی سازگاری و ایجاد ابزارهایی از برای کمک به بهتر نمودن دیدگاه و آسایش زندگانی خویش بوده و با چنین جهتی و حالتی فعالانه گونه اجتماعات را تشکیل داده و از این اجتماعات هدفی ملموس را طلبیده که همانا شادمانی به

گونه‌ای گروهی می‌باشد ازیرا که شادمانی امری است که به شیوه فردی نمی‌توان بدان دست یافت چون شادمانی از برای چیزی در راه رسیدن به هدفی که گروه آن را بپذیرد و گروه و یا جامعه و فرهنگ آن را اهمیت دهد و از برای آن ارزش قائل شود و تلاش شخص را در راستای اعتلای آن می‌داند بنابراین به چنین تلاشی که وقع می‌گذارد خودگونه‌ای شادمانی و خرسندی رابه ارمغان می‌آورد و گونه‌ای دیگر شادمانی که به هرگونه بنگری آن در میان اجتماعات و جامعه و فرهنگ و ذات خودانسان ریشه دارد. حال اگر چنین شادمانی نیز رنگ و لعاب فراشخصی بخود بگیرد و دین‌پرانی در این امر دخالت نموده و یا فرهنگ بالاتر و یا حاکمان اجتماعی و فرهنگی بخواهند مسیر شادمانی را ترسیم نمایند دیگر شادمان بودن معنی خود را از دست می‌دهد ازیرا که شادمانی حصول چیزی از برای اینکه شخص خود بدان دست یازیده در حالیکه شادمانی که تجویزی باشد حصول چیزی از برای تحکم و اجبار که چنین امری نه شادمانی بلکه در صورت حصول از اندرون شخص دچار پوچی و بی‌هویتی و بی‌فرهنگی خواهد گشت. پس برای نتیجه‌گیری به مطالب قبلی بازمی‌گردیم که شادمانی باید از اندرون شخص ریشه بگیرد و ذات خود شخص از برای آن خواهان باشد طبق نیاز و کمبودهای شخصی باشد تا از برای او صاحب شادمانی باشد و بتواند خویش را در چنین فضایی شاد متصور سازد.

برای دیگران طلبیدن

درگذری به مطالب قبل بحث شادی وشادمانی بایدگفت که شادی در زندگی امری واجب و بدون آن بشر نمی‌تواند انگیزه وامیدی برای مبارزه ازبرای خواستن وشدن غایت خویش داشته باشد با جوی حاکی از ناامیدی شخص درهم خود رامی فشاردویارای مقابله با مشکلات را ندارد وحتی فرومی پاشد اما با روحیه ای شادی بخش هر مشکلی رابرطرف می نماید. حال این شادی بادیگران ودرکناردیگران همانگونه که ذکررفت می‌باشد و این راباید درخویش جستجونماییم یعنی اینکه ما باید ظرفیت ایجادفضای شادی بخش را ازبرای دیگران داشته باشیم و بتوانیم شادی دیگران راپذیرا وازبرای آن خویش نیزشادگردیم تادیگران نیز ازبرای خواسته های ما وتوان و رسیدن ما به آن خواسته ها شادگردند. درارتباطات هرکسی به گونه منفرد، خودش را درقفسی محبوس نموده و فعل شادی بخش رادردعای فردی می جوید درحالی که درخودفلسفه دعا که دردین بیان آن رفته چنین عنوان داشته که دعای دیگران درحق فرداجابت خواهدگشت نه اینکه شخص خودش ازبرای خودبه گونه منفرد دعا نماید وخوهران فقط خواسته های خویش باشدکه این گونه‌ای خودخواهانه است درنگاهی به رفتاربزرگان دینی و مذهبی آنان به گونه مستمر خوبی وشادی وآسایش ورفاه وامنیت ورشدوترقی رابرای دیگران خواستاربوده و همیشه ازخویش غافل بوده اند واین نشان ازروحیه ای انسان مدارگونه درمیان آنان است اما جای یک سؤال باقی می ماند آیا کسی که به فکردیگران است وبه فکرخویش نیست می‌تواندبخوهد وتواند بشود. این سؤالی است که باید کمی تعمق نمود. دراندیشه اصلاحی اگرکه بحث گرددآن را می‌توان پیدانمود وآن در

رفتارکسان خاص یافت می‌گردد. اما درحال توده اجتماع ودرهمه زمان شخص باید خودصاحب قدرت باشدکه بتواند به حال دیگران و اجتماع مفید واقع گردد. قدرت دراین محل همانا اراده ای محکم وشادبودن می‌باشد. اما چگونه می‌توان خود رامحکم گرداند وبه حال اجتماع وفردی خویش مفیدبوده درحالیکه ازخودخواهی بهره‌یزیم واین ریشه درمطالب پیشین دارد که باید نیت خالصانه داشته باشیم وازدیگران به عنوان وسیله و ابزار وپله کان بهره نبریم بلکه آنان را قابل احترام ازبرای خواسته هایشان وکمبودها ونیازهایشان دانست. حال یک مطلب خودنمایی می‌کند که اگر به اندیشه خودنباشیم وهر روزدرمانده وخسته روحی وروان باشیم آیا نیرویی ازبرای مبارزه می‌ماند که این بحث به ذهن خواننده واگذارمی‌گرددکه بنا به ذهنیت خویش آن را مورد بازبینی قراردهد .

بهره از علوم

برای اینکه بتوان بهتروراحت ترزندگی اجتماعی وفرهنگی را به پیش برد، همواره وبه صورت مداوم توسط افراد جامعه وتوسط علمی که ریشه درانسان وروابط او و اندرونیات او دارند سعی در، یافتن ابزارها وراه کارهایی است که زندگی با تمام مشکلات خویش بتواند روی خوشی به انسان نشان دهد وانسان را دربرابرمشکلات چه طبیعی وچه غیرطبیعی وچه انسانی وچه غیرانسانی، درکل دربرابرحادثه ای گونه‌ای آلت و ابزار ویا راه کارداشته باشد وازبرای مشکلات خویش وجامعه وفرهنگ وروابط انسانی اجتماعات خود پیش بینی هایی انجام دهد که بتواند همان گونه که مسیری یک شخصی را معین می‌سازد وازبرای راحتی فردی گام می‌نهد ازبرای راحتی کل جامعه و روابط انسانی درمجموع آن نیز پیش بینی وراه کار داشته باشدوآن را با

ضریب خطای کمتری ارائه نماید. در میان علوم زمینی که به زندگی فردی و اجتماعی و روابط میان انسانها وقع گذاشته می گردد همانا علوم اجتماعی است که پایه و مبنا و سرمنشأ بعضی از علوم دیگر را تشکیل می دهد همان گونه که ذکر رفت علوم اجتماعی علمی زمینی است حال اگر بخواهیم به آن رنگ علوم الهی بزینم و آن را به عنوان کالایی بفروش برسانیم هردو علوم چه زمینی و چه الهی و فرازمینی دچار خسران می گردد ازیرا که علوم اجتماعی که علمی نسبی است و ادعای مطلق ندارد و در طی داده هایی پیش بینی هایی از برای فرد و اجتماع ارائه می نماید که این در طی زمان و مکان ممکن است تغییر پذیر گردد و این از خاصیت علوم انسانی است که همیشه در تکامل و تغییر پذیری و ویژگی نسبی گرایانه را به همراه خود دارد حال علوم الهی علمی مطلق گونه ثابت و از جانب مقامی قدسی و فرازمینی و یا توسط معصومی که از آلودگی ها بدور می باشد، است که اختلاط هردو علم همان گونه که در مثالی که قبلاً ذکر آن رفت دوساز با دونوای مختلف که آنها نه تنها باعث جذب نمی گردند بلکه باعث دفع می باشد و هر دو را خسران می دهد. باید که هر کدام بدون دخل در دیگری سخن خویش را به نام خود مهنمایند و اینکه کسانی هردو دیدگاه را مختلط می نمایند کمکی به اجتماع و روابط آن و فردانسان در مجموع فردی خودش نمی نمایند. اجتماع به هر دو نیاز دارد و باید هر دو توسط صاحب نظران خود علوم خویش از برای رفاه و آسایش و زندگی بهتر و ساختن اجتماع و فرهنگ بهتر مورد ارائه قرار گیرد و بتوانند در کنار همدیگر به اجتماع انسانی و رفاه و سعادت کمک نمایند .

هدف

زندگی حاصل مسیرهایی بافرازونشیب و پرپیچ و خم و حاصل تجارب که خویش حاصل نموده ایم و یا اینکه آن را از دیگران کسب نموده ایم و خودتنها نظاره گر بوده ایم. حاصل افتادن ها و خیز برداشتن ها، حاصل شکست ها و پیروزی هایی است که همگی آن اتفاقات مقطعی بوده و اگر که می توانسته دائمی گردد اما زمان و مکان و گذرتاریخی ما در عرصه اجتماع مجال آن رافراهم نمی نماید. زندگی بساط شادی بخش خود در مبارزه از برای زنده ماندن و شادی نیز نیرویی است که در این راستا گام می گذارد حال نیرویی دیگر از برای نابودی و یا اخلاقیات، مرگ گونه خود نیروهایمان رابه زوال می کشاند و در این میان و مبارزه و تنش های درونی ترس از مرگ را نیز اضافه نماییم که همیشگی و در کنار و با آن خواهیم زیست. حال مقصود از این مطالب یک سؤال است که چگونه می توان همیشه شادگشت و برای آن مبارزه نمود در حالیکه هر لحظه باید منتظر نابودی خویش بود و خویش را فنا یافته پنداشت این ترس از برای انسان به مانند سمی است که در شادی پاشیده می گردد و تمام شادی ها و زندگی ها را دچار بحران هویتی می گرداند که بشری که هر لحظه نابودی را انتظار دارد و مرگ هر لحظه در کمین است چگونه می تواند شاد گردد و شاد بنماید. این را با هر گونه پاسخ می توان ارائه نمود و بستگی به ذهنیت و جهت گیری و خلاقیت اذهان دارد که آن رابه پیش برد و این خود باعث کنکاشی است که نتیجه آن حصول به پاسخی قطعی از برای معنای زنده بودن و زندگی کردن و مبارزه از برای چنین زندگی می باشد. چون شخصیت و تجارب و گونه برخورد با قضا و جهت گیری اخلاقی و اجتماعی هر کسی با دیگران متفاوت است و هر کسی باید خود به معنای زندگی دست یابد و نه اینکه آن

امری تجویزی وازبیرون بردهن واردگردد. من آن را به خواننده واگذار می نمایم که از برای زندگی خود دلیلی برای زنده بودن خود بیابد و آن را سرلوحه خویش درآینده قرار دهد و این چنین به مبارزه ادامه دهد و آن را چون بانیروی خویش بدست آورده ارزشمندتر از چیزی وامری و حکمی می داند که از اذهان دیگر تراوش گشته و ذهن و روان او بر آن کنکاش واقف است و آن را بادیده بصیرت خواهد پذیرفت. پس سخن را در این سؤال ادامه نمی یابد و خواستار کنکاش ذهنی در خوانندگان از برای هدف زندگی خودشان می باشم .

واقعیت یا مجاز

هر کسی در زندگی دچار بد رفتاری هایی از سوی دیگران و یا اینکه برداشت خود از دیگران دچار خدشه می گردد و یا اینکه در روابط بخاطر اینکه هدف دوطرف متفاوت بوده باعث سوء برداشت گردیده و ارتباط به تنگنا افتاده و بذرفاق و دشمنی کاشته شده است حال در چندین زمان و مکان اگر که چنین گردد و اهداف نامشخص باشد شخص دچار ناامیدی و پریشانی در ارتباط و بدبینی و بی اعتمادی می گردد و دیگر نمی تواند بقول خودش اعتماد نماید و یا اگر اعتماد نماید خیلی سخت می توان آن را بدست آورد و همیشه بذری اعتمادی در ذات او ریشه دارد. حال در پاسخ چنین کسان می توان بیان نمود که ((هیچ وقت از دوست شدن ناامید نشو، ناامیدی سمی است که بنیانت را ویران می سازد)) این ناامیدی نه تنها در روابط بلکه در تمام امورات زندگی ریشه می دواند و بساط دشمنی را می کارد. دشمنی بسان ذهن ها و دشمنی بسان کینه و نفرت از روابط و دیگران که بخاطر ترس از شکست دوباره می باشد. حال برای دوست شدن باید خویش نیز همان گونه که ذکر آن پیش تر رفته است باید دوست داشته باشیم و این

روندی دوطرفه است که نمی‌توان دوست داشته شوی ولی خودت از دوست داشتن دیگران حذر کنی و دیگران را وظیفه دوستی از برای خویش دانست. حال اگر روحیه شادی بخش رادر خویش پرورده باشیم نیروهای زندگی وظیفه خود را به انجام می‌رسانند و می‌توانیم دیگران را دوست داشته باشیم و در غیر این صورت نیروهای مخالف زندگی، که همان نابودی و خسران است در جهت نابودی ارتباطات و بنیان زندگی شادکامی گام می‌گذارند. در عصر امروزین که ارتباطات به دنیای مجازی کشیده گشته است ارتباطاتی مصنوعی که هیچ‌گونه احساسی در آن تبادل نمی‌گردد دیگر سخن از شکست و پیروزی محلی از توجه ندارد زیرا که همگان در آن به کسی اعتماد ندارند و تا مطمئن نگردند که می‌توانند در دنیای واقعی جایی برای توجه دارند آن را ادامه نمی‌دهند ولی همین ارتباط مجازی ریشه گسستن پیوندهایی واقعی گشته ولی نمی‌توان آن را جانشین خوبی برای ارتباط واقعی دانست بلکه آن در کنار ارتباط واقعی می‌تواند کمک دهنده و آگاه بخشی و ارائه دهنده اطلاعات مثر مثر و مفیدی از برای دنیای واقعی گردد البته در همگان بنا به شخصیت و طرز برخورد و تجارب گذشته و شکست و پیروزی های گذشته و شاد و یا افسردگی حاصل دنیای واقعی در آن اثر دارد و شخص گونه‌ای رفتار را بروز می‌دهد که خود ریشه در ناامیدی و کمبودهایش دارد و بنا به چنین فضا و زمان و مکانی در دنیای مجازی و واقعی رفتاری حاکی از بی‌هدفی و یا باهدفی مشخص انجام می‌دهد که در راستای رسیدن به امری است و یا اینکه صرفاً سرگرمی می‌گردد که در مدت کوتاهی به اعتیاد به دنیای مجازی تبدیل می‌گردد و روند زندگی و شادمانی رانیز بامجاز بودن جستجو می‌کند و از بیان مشکلات خویش با اطرافیان و یادرددل نمودن و یادوستان واقعی و دنیای اطراف خویش را کنار می‌گذارد و تمام

زندگی خود را در این دنیای مجازی جستجوی نماید حال اگر مقطعی باشدمی توان آن رابه حال خود گذاشت که اشباع ذهنی گردد و خود خسته شود ولی اگر این از کوتاه مدت درگذرد و بلند مدت گردد، خطری مشخص هم فردوهم جامعه را درکل آن ا تهدیدمی نماید و آن واقعی و حقیقت به مجاز و مجازی بودن انتقال می یابد و افراد جامعه از برای رشد و تعالی خود و جامعه به حالت خنثی تبدیل می گردند و جامعه و شخص از مسیر رشد به مسیر سکون و در نهایت پسرفت راطی می نمایند .

انگیزه برای بودن

همانگونه که قبلاً ذکر آن به تفصیل بیان داشته شد شادی و شادمانی و نیروهای زندگی دلیلی از برای وجود می خواهد و بدون شادمانی نیز نمی توان انگیزه داشت و امورات نیز به پیش نمی رود و از برای شخص و جامعه و فرهنگ دلیلی بس محکم است که باعث می گردد آن را اصل و اساس زندگی به حساب آوریم. حال برای این شادمانی دلایلی نیاز است که بدون دلیل شادی و شادمانی معنی ندارد و باید دلایل شخصی و اجتماعی و فرهنگی وجود داشته باشد. باید که همگی این دلایل با هم وجود داشته باشند و اگر که یکی باشد و دیگری نباشد ترسیم شادمانی به اما و اگر دچار می شود و شادمانی جمعی و واقعی در صحنه اجتماع دچار خدشه می گردد. حال در شادمانی فردی، شخصی خویش را در حصار از مشکلات می یابد که اگر بتواند بر آن فائق آید و نیروهایش در راستای شکست مشکلات باشد. او برآستی شادمان و انگیزه های آهنین خواهد داشت و حال اگر او نیروهای خویش را در ضعف و سستی ببیند بنابراین نمی توان امیدی به شادمانی واقعی داشت هر چند که مشکلات موجود است اما راه کار غلبه بر آن و کمیت و کیفیت

نیروهای شخصی درمواجهه و مقابله بامشکلات به تجارب و ویژگیهای شخصیتی و سازوکاری دفاعی شخصی بستگی دارد و بدون نیرویی که شخص رابه سمت شادی و شادمانی سوق دهد نمی‌توان توقع زندگی کارا و مفید بحال خویش واجتماع ورشدو تعالی داشت و حال اگر نیز جامعه با فشار حاکمان اجتماعی و فرهنگی بر حصار تنگی تکیه نمایند و با فشار از بالا بخواهند شادی و شادمانی رامهار ویا آن را هدفمند سازند، این از ذات بشریت بدور و هرگونه فضایی در شادمانی معنای خویش را ازدست می‌دهد و به امری مصنوعی که از بیرون تحمیل می‌گردد به صورت غلبان احساسات و تنش آزاد شده می‌باشد و نه شادی و شادمانی واقعی و در آرامش روحی و روانی باشد.

مبارزه

یک نمونه از انگیزه های زندگی در شخصی نهفته است که با وجود اینکه روبه مرگ و نابودی و اینکه تمام راه های پزشکی را پیموده و مرگش به احتمال است. شخصی در بچگی به اشتباه تیم پزشکی، او و تعداد زیادی از بچه های هم سن او در سراسر یک کشوری یک فرایند تزریق خون آلوده به بیماری های خطرناک بمانند HIV و یا هیپاتیت و یا سرطان گرفتار آمده اند. حال اینان در پل مرگ و نیستی قرار دارند عده ای از آنان در حین فرایند مبتلا از بین می روند و عده ای دیگر به درمانگران مراجعه، و حال عده ای دیگر با انگیزه هایی خود را سرپا نگه می دارند و از برای انگیزه های زندگی تلاش می نمایند اینان خویش از اراده ای پولادین در راستای هدف های زندگی قرار گرفته اند. اینان با همین انگیزه و با همین تلاش خود رابه جایگاهی می رسانند ولی در نهایت به جایی می رسند که باید با آن سازگار شوند و با شرایط زندگی آلوده به ویروس مسری

وبدنی بیماری هر آن در حال مرگ سپری نمایند. اینان خودتوان مقابله با آن رابه بهترین شیوه ممکن دارا وسیستم های حمایتی نیز در جنب آنان فعال و انگیزه هایی نیز آنان را به بهترین شیوه ممکن در حصول به چنین نظرگاهی به مانند شادی و شادابی نگه می دارد. اینان خویش را نه از برای دگران بلکه از برای خود دوست دارند اینان معنای زندگی را به بهترین شیوه ممکن درک نموده اند و از لحظه های زندگی بمانند زمانی برای بهبود فضای روحی خویش استفاده می نمایند. اینان اخلاقیات را نیز از برای خود تعریف نموده و در آن راستا گام می نهند. حال اگر اینان در نیروهایی که آنان رابه زندگی می کشاند خللی وارد گردد به قطعیت فروافتادن در نیروهای مرگ به ناچار اتفاق خواهد افتاد و نابودی آنان حتمی است، اینان نباید به هیچ نیرویی تکیه نمایند، ویا به نیرویی فراخود دلبسته گردند و از او یاری طلبند بلکه باید اندرونیات خویش را قوی و محکم گردانند و آن را رشد و بالیده گردانند و با تلقین مثبت به خویش و با شخصیت مسلط بر هیجانات و اعمال خویش با نظم پایدار در زندگی و جهت فکری خویش، روند را به سوی غریزه زندگی بپر خاند و خود را نجات دهند حال هر چند به گونه موقت و این خود جای بحث دارد ولی همیشه تلاش آنان جای تقدیر و بحث از برای متفکران در این حوزه دارد و دیگران و توده و عوام می توانند از آن به نتیجه گیری برسند که در زندگی شخصی و اجتماعی و فرهنگی و گروهی خود از آن بهره گیرند .

نیروها

قبلاً بیان گردید که هر کسی به گونه شخصی و یا اجتماعی به گونه گروه تشکیل یافته و فرهنگ غالب در آن، جامعه برای حصول به اهدافی در راستای رسیدن به آرمان های خویش طبق

اموراتی رفتاری نمی‌نماید که این امورات همیشه او را احاطه نموده اند و او به گونه مستمر در آن قسمت فعالیت دارد. شخص و جامعه و مسیر روبه رشد زندگی طبق کمبودها و خواسته و آرزوها عمل می‌نماید و این باعث می‌گردد که همیشه خود را مورد بررسی قرار دهد و کمبودهای خویش را رفع نماید و آرزوها و خواسته‌های خود را بررسی و از برای رسیدن به آن تلاش نماید و چنین بحثی به مثابه رسیدن به زندگی شادتر و شادکامی از گونه حل کمبودها و رسیدن به خواسته‌ها می‌باشد. حال در راه رسیدن به چنین وضعیتی بسی مشقات باید تحمل گردد و از زمان و مکان باید گذشت و این باعث می‌گردد که شخص دچار تغییر روحیه و ایجاد روحیه‌ای ضعیف‌تر از قبل بسان شیشه شکستنی‌تر گردد و این چنین خود را در معرض نابودی کشاند اما در کنار آن می‌تواند خود را بالا کشد و از ظرفیت‌های پیش‌رو از برای آینده‌ای که زمان آن را دارد، بهره‌بردار و این شادکامی همیشه در هر زمان و مکان قابل حصول با توجه به آرمان‌های جدید و خواسته‌های نوین و کمبودهای تازه شکل گرفته در دنیایی بسان نابودی در زندگی با هر دو گروه نیرو می‌باشد. حال جامعه و فرهنگ نیز به مانند چنین فرایندی که برای شخص تشریح گردید، می‌تواند هر دو مسیر را ببیند و می‌تواند از برای افراد جامعه فضایی حاکی از شادمانی و با فضایی حاکی از ناامیدی به ارمغان آورد یعنی می‌تواند نیروهای زندگی را فعال سازد و با اینکه نیروهای مرگ را غالب گرداند و چنین امری به درجه‌ای از شعور و ادراک صاحبان اجتماع و اخلاق بستگی خواهد داشت. اما این نیز در زمان و مکان می‌تواند متفاوت باشد همچنان که تفاوت زمان و مکان در چنین فضای حاکی از شادمانی و یا یأس نشان قطعیت موضوع بسان نیروهای زندگی و مرگ می‌باشد. نیروهای زندگی حالتی خفا به خود می‌گیرند و در مواقع لزوم به

سطح بیداری وهشیاری چه شخصی وچه اجتماعی هجوم می آورند. نیروهای زندگی در بساط نیروهای مرگ خود را در رؤیاهای و آرزوهای خفته یک شخص ویا یک ملت به حالتی آتش زیرخاکستر پرورش می دهند . این نیروها آنقدر در حسرت می مانند که بسان عاشقانی که هر خبری از شادکامی، آنان را به خود تکانی می دهد وزنده می گرداند. چنین واژگانی یک جمله را نیازی نماید که اگر نیروهای زندگی رابه عشق مثل نماییم ((عشق گم شدن و بیدار شدن که عشق غرق در رؤیا شدن، عشق حسرت دیدار و عشق بیمار شدن می باشد.)) . چنان که نمود آن رفت در نیروهای زندگی و شادکامی وغالب آمدن عشق همه امورات به درستی به پیش می روند ودر بساط نیروهای مرگ بساط نابودی به همه جا سرایت می کند و شادکامی به حالتی خفا ودر گوشه و کنار به امورات خویش مشغول می گردد تا شاید راه مفری یابد حال چه در شخص وچه در اجتماع اگر که نیروی عشق به زندگی و شادکامی رسوخ یابد اراده ای بسان اعتماد به نفس داشتن در انجام کارها و تحمل مشکلات تا سرحد تحقق یافتن آرمانها تجلی می نماید و اگر که نیروهای مرگ خود را حاکم گردانند اراده ای سست و اعتماد به نفسی شکننده که یارای تحمل کوچکترین مشکلات راندارند و خویش با نفس خود درگیرند چه در اجتماع وچه در شخص چنین امری به وضوح می تواند قابل رؤیت باشد وانسان ژرف نگر آن رابدون هرگونه عینکی یا جهت گیری می تواند به خوبی دریابد .

قدرت تحمل

نیروهای موجود در محیط وطبیعت واتمسفر خروجی شخص، او را تحت تأثیر دارند وهمیشه در روحيات وانگیزه ها وطرز رفتار و کردار و خلیات وکل شخصیت فردتأثیر شگرف و متحول گونه

دارند. چنین می نماید که او برده محیط خروجی از خویش است و از خود به ذات انسان دارای شعور چیزی مصداق نمی یابد. اما این بحث را چنین باید با زندگی آمیخته دانست که اثری مفید بر جا گذارد. انسان به هویت و شخصیت خویش از خود تصویری قائل است که فقط در روابط و تأثیر محیط بیرونی است که اومی تواند خود را در معرض انتقاد قرار داده و شخصیت خود را از منظر بیرونی ببیند. حال این گونه از بیرون و نیروهای خارجی بر روحیات شخص چگونه تأثیری دارند؟ این بستگی به تجارب گذشته شخص و نحوه برخورد سبک شخصیتی او دارد که چگونه خود را بنمایاند و از خویش چگونه واکنشی نشان دهد و چه اندازه تحمل و خویشتن داری نمایان سازد. در کنار این موارد اونیزی تواند بسته به توانایی ذهنی و اخلاقی و بزرگ منشی و آگاهی و روابط سالم خویش بر اجتماع و خویش تأثیری شگرف گذارد و خود و اجتماع را در جهانی همساز نماید. اما ذکر این نکته لازم است در صورتی که نیروهای اجتماع بانبروهای فرد، در حال تناقض و تضاد نباشند، شخص زندگی شاد و شادکامی خواهد داشت و به راحتی و بدون استرس و دلواپسی و اضطراب خویش را تخلیه روحی می نماید و برای خویش برنامه هایی از برای رشد و ترقی و سعادت خویش بنا می کند. حال اگر عکس این اتفاق افتد و جامعه مجال بروز به شخص را ندهد و اندیشه و سبک شخصیتی فرد غالب ناهنجاریهای تعیین شده گردد و شخص خود را در تضاد با جامعه بیرون پنداشت نماید گونه ای بدگمانی همیشه بر ذهن او حاکم است و او محافظه کار گشته و رفتار دوگانه را در پی می گیرد. به لحظه و زمان و مکان نیز رفتار او دچار تغییر و دگرگونی می باشد و او شخصیتی زیرزمینی را در اندرون خود پرورش می دهد و شخص در چنین موقعیت بازبنا به شخصیت و سبک خویش می تواند کنار بیاید و یا اینکه تاب

و توان مقابله و تحمل نداشته باشد و منزوی و یا به سمت انگیزه های مرگ و یا اینکه دست به فرار بزند و از آن جامعه خروج یابد. چنین برداشت هایی بستگی به ذهن و روان و سبک پنداری شخص دارد که آیا قدرت تحمل را دارد یا خیر؟ حال یک سؤال بوجود می آید که آیا شادکامی رامی توان در تضاد دیدگاه شخص و جامعه متصور بود؟ در پاسخ به این پرسش به ندای درون رجوع کنید و خویش را مورد کنکاش واقع گردانید که اگر در چنین شرایطی قرار داشته باشید چه رفتاری از خود خواهید داشت و درباره آن با کسی بحث داشته باشید و آن باعث می گردد که ریشه شادکامی خویش را نیز در یک مورد قطعاً بدست خواهید آورد.

توان بروز دادن

ریشه شادکامی و زندگی آرام و حاکی از رسیدن به نهایت خود شدن در اجتماعات انسانی از حصارها و تنگ نظری ها و اندیشگاه هایی متعصبانه و خط قرمزها شناسانده می گردد. هر اجتماعی که کمتر کنترل و خط حصارها را رعایت و در کنترل اندیشگاه ها کمتر بسان محکومیت اشخاص و توده گام نهد و یا اینکه خویش را صاحب توده بداند، در رفتار و جهت گیری متفاوت می باشد و این از طرز برداشت صاحبان اجتماع و گونه اجتماع تشکیل یافته و قوانین حاکم بر آن را می توان بدست آورد. اجتماع می تواند از برای افراد و توده تشکیل دهنده خود راه هایی برای بیان درونیات و ابراز تمایلات داشته و یا اینکه همه درونیات را خفه نماید و یا اینکه بسته به محدود نمودن و خفه کردن درونیات و یا جهت گیری می تواند قابل مقایسه گردند. اما درجه شادکامی بسته به ابراز شخصی خودش و رسیدن به توانایی هایی دارد، که بالقوه استعداد آن را دارد و اجتماع باید کمک نماید که شکوفا و بالفعل گردند و اگر شخص در این مسیر دچار

سرخوردگی و شکست باشد و اجبار بیرونی مانع آن گردد به یقین بسته به محدودیت شادکامی و زندگی سالم فردی و اجتماعی محدود و محدودتر می گردد. انسان برحسب انسان بودن خود و اینکه موجود زنده ای است که خواسته هایی مخصوص به خویش و نیازهایی شخصی و فقط از برای یک شخص و اینکه نیاز و توانایی هر شخصی با شخص دیگر تفاوت دارد، مسئولیت بزرگ اجتماع در این محل خود نمایی می نماید که چگونه بتواند همه استعدادها را از بالقوه به بالفعل تبدیل نماید و خود را آزاد از انتقادات و افراد اجتماع رابه مسیر شادکامی و زندگی حاکی از موفقیت از برای همه اشخاص تبدیل نماید اما فقط بیان صاحبان اجتماع و مسئولیت آن صاحبان دلیل بر بی مسئولیتی افراد در درون جامعه نیست و آنان باید در صورت درک و فهم هر حصری بانبروهای دیگر در اجتماع همکاری و آن ها را از میان بردارند. در سکون و سکوت نمی توان حصری را از بین برد بلکه صاحب حصر آن را محکم تر می گرداند. فقط در مبارزه است که حصرها به عقب می روند و به جایی می رسند که دیگر جایی برای حصر باقی نمی ماند و شخص خود را آزاد از هر حصری و فارغ از هر شکستی خویش را موفق و شاد و زندگی ارزشمندی می یابد و حال مسئولیت هر دو، چه توده و اشخاص در اجتماع و چه صاحبان اجتماع سنگینی می نماید و باید دلیلی از برای هر دو چنین باشد که مسیر زندگی به شادکامی و موفقیت رهسپار باشد.

سدهای فردی و اجتماعی

همان گونه که قبلاً ذکر آن به کرار رفت هرکسی باید آزاد باشد که گونه هویت و شخصیت و جنبه های مثبت وجودی خویش را از حالت بالقوه به بالفعل درآورد و راه ارضای

کمبودها و نیازها و برآورده گشتن آرزوهایی که به حال خود و اجتماع مفید باشند گام بردارد. هرکسی حق دارد که در صورتی که اعمال و رفتار او به زیان شخصی و یا گروهی نباشد بلکه در راه ارتقای وضعیت زیستی و شادکامی خویش باشد، گام گذارد و در این راستا دیگران باید پشتیبان راستین او باشند و از منع نمودن و مانع ایجاد کردن پرهیز نمایند. در این چنین جو حاکی از محبت و احترام که باعث روحیه و انگیزش بیشتر در راه آرمان های خویش است فضایی بسان خوشبختی ترسیم می توان نمود که در این فضا جامعه و اجتماع و کل سیستم های درون جامعه رامی توان ارتقا داد یعنی اینکه در صورتی که اشخاص آزادانه در راه ارتقای خویش گام گذارند ناخواسته در راه ارتقای جامعه گام می نهند و جامعه باید که مسیر را از سنگلاخ ها هموار نماید و ممانعت های اجتماعی و زمانی و مکانی و فرهنگی را خنثی سازد. حال کسانی در هر زمان و مکان مطابق آرمان های خویش و نیاز و کمبود خود بدون محافظه کاری گام می نهند و خود را دل فریب یک ذهن و یا یک ایده نمی پندارند بلکه شادکامی خویش را در آزادی از یک بند و قید که برای او ترسیم گشته می بیند بنابراین گذر از این بند و حصار از برای اوبسی سخت است و حال که گذر نموده ممانعت های فرهنگی و اجتماعی نیز راه او را سد می نماید اما این اراده اوست که او را از مسیر باز نمی دارد. اوبسان کوهی ایستاده قامت وجود آزاد خویش را به نمایش می گذارد و این دیگران هستند که باید به درک چنین فضایی عادت نموده و بتدریج زمینه پذیرش چنین آزادی را از برای خود مهیا نمایند. حال در نتیجه باید گفت که این مشکل آن کسان نیست که طالب ارضای کمبودهای خویش و مبارزه در راه آرزوهای خویش اند بلکه مشکل از کسانی است که در حصار تنگ دیوارهای خود ساخته گرفتارند و خویش و اجتماع را هر چه بیشتر به مسیر

عقب گردمی کشانند و با کوچکترین تغییر برآشفته می گردند و این خود باعث گذشتن از شادکامی به سوی مسیره‌های نابودکننده شادکامی از برای شخص و اجتماع می گردند تا جایی که هرگونه شادکامی راتاب نمی آورند و با آن برخوردی خصمانه می نمایند و این چنین خود را پیروز یافته می پندارند و به شادکامی درونی و شادکامی پس از مرگ اشاره دارند در حالی که شادکامی درونی باعث اختلالات شخصیتی و مشکلات رفتاری و حساسیت های اخلاقی و تعصب ورزی های کوتاه بینانه و دشمنی های خصمانه و نزاع هایی خونین می گردد و این چنین مبارزه در راستای چنین جو ویران کننده شخصی و اجتماعی بسی سخت می نماید و حال شادکامی پس از مرگ نیز آرزویی که تحقق پیدانمی کند و خیال باطلی که همیشه با شخص است و این او را از هر شادکامی محروم و باعث خودفریبی و نابودکننده انواع زندگی ها چه به عنوان شخصی و چه اجتماع می گردد و این حصول دست نیافتن به شادکامی راستین در زندگی رامحال می کند. حال با جمله ای اختصارگونه مطلب را بیان می داریم ((زندگی هرکسی به خود او مربوط است در صورتی که به حال اجتماع و خود آسیب نرساند و هرکسی حق دارد که بدون حصار و دیوار زندگی نماید و شادکامی خویش را جستجو نماید، پس اشکال از ذهن های در تنگنای دیوارهای خود ساخته آدمیان است که باعث نابودی شادکامی می باشد)).

تصور بر حق بودن

در مکانی وزمانی شاد و در زمان و مکانی دیگر ناراحت و ناشاد کام هستیم که در هر دو حالت سیری از روحیات بر زندگی ما مستولی می گردد در چنین فضایی حاکی از آرامش و یا تنش های روحی شخصی، آدمی یا در کنار دیگران مسیر شادکامی دارد و یا اینکه حضور دیگران برای او بسان

عذابی، جسم و روان او را می آزارد. دردنیایی که همگی انسانها خویش را در آن سہیم می دانند و از برای آن تلاش می نمایند و از دنیایی که شامل کمبودها و نیازها و آرزوهای خویش است سخن می رانند از سیر اتفاقات خود را کنار نمی کشند بلکه همچنان در اندیشه رسیدن به آرامشی هستند که دایمی و یا اینکه در صد آن بیشتر باشد و بتوانند زندگانی شاد و شادکامی را در حصول به موفقیت ها تجربه نمایند. دنیای انسانها خود شامل حوادثی است که مسیر او را از پیش برای خود می توانند ترسیم نمایند حال در روابط اجتماعی اشخاصی خود در خشمی فرو می روند و دیگری را موضوع عشق تصویری نمایند بدون اینکه در این شرایط بتوانند تصمیم درست و منطقی بگیرند بلکه طبق مسیری ناخود آگاه، خویش را بر حق می پندارند و از مسیری که از برای او توسط دیگران ترسیم گشته ناراحت و عصبانی هستند و این خود باعث خشم فرو رفته خود است، خشمی که در وجود او ریشه می دواند و یا آن مسیری حاکی از تنش بیشتر و نزاع هایی حتی خونین وار را رقم می زند و در این شرایط نیروهای مرگ حاکم، از شاد و شادکامی فاصله گرفته می شود و اما در جامعه نیز اگر که جامعه و فرهنگی خود را از بعضی امور محروم و یا اینکه توانایی رسیدن به چیزی را داشته باشد و او را محروم نمایند و یا خود باعث تنش هر چه بیشتر در فضای موجود از برای خود گشته اند که این تنش دلیل دوری و جدایی و اصرار بر نا آگاهی خویش، که در این حالت آن جامعه و فرهنگ چنین فشاری را تحمل نمی آورد و آن را به اشخاص درون جامعه انتقال می دهد و این دلیل جامعه هایی پر خاشگر و بدون منطق و حاکی از فلسفه نابودگر و شعارهایی مرگ آور، بردیگران و خصم و خشونت جمعی و شخصی و اجتماعی و فرهنگی و خود را در تصور برتر از دیگران پنداشتن، همگی از دلایل اخطار در مورد هجوم

ویورش آنان به دیگرملت ها و جوامع و اشخاص می‌باشد. یعنی اینکه ((انگاری هنوز درخشم خود فرو رفته و من را موضوع خشم تصویری نمایی)).

رسیدن به خواسته

بنا به گفته‌های زندگی مبارزه ای است از برای خواستن امری که ریشه در ذات کمبود و نیاز شخصی و یا اینکه در خواسته‌های او نهفته و یا اینکه چنین مبارزه ای رنگ توانستن انتزاعی دارد و از برای رسیدن هیچ برنامه ای ندارد بلکه خود را صرفاً در یک مبارزه بدون چشم اندازی از برای رسیدن می‌داند و مبارزه از برای مبارزه و نه اینکه مبارزه از برای خواستن چیزی و رسیدن به امری که نهایت امر توانستن شخصی می‌باشد. در راه این مبارزه چه بسا شخص فناگر و دوپیرامون موضوعی خود را سرگرم نماید و یا اینکه امیدی به اندیشه دراز، پیرامون تصور امیدواری بوده است. در جهت چنین امید و آرزویی که خواستن از برای هدفی مقدس که از توانستن در ریشه خود سرچشمه می‌گیرد می‌توان بسی امور را بدست آورد. حال در جامعه و اجتماع نیز می‌توان همین را بسط داد و اینکه مبارزه اجتماعی نباید صرفاً به قصد مبارزه باشد بلکه باید از برای رسیدن به هدفی باشد و در راه این هدف آگاهانه به گونه‌ای نظام مند تلاش نمود و از برای فردای رسیدن به خواسته خویش نیز برنامه ای منسجم داشت در حالیکه ما خود نظاره می‌افکنیم و نمونه‌های بسیار در طول تاریخ جنبش‌ها بوده که فقط مبارزه نموده‌اند که به مبارزه ادامه دهند غافل از اینکه یا توسط حاکمان و یا توسط ناآگاهی خود و یا افراد سودجو و یا چندمورد باهم دچار غفلت گشته‌اند و مبارزه را از برای هدفی و بعد از رسیدن به آن هدف ترسیم نموده‌اند و این چنین خود را به مسیری کشانده‌اند که یا خودخواسته و یا ناخواسته که

در هر دو حالت از ناآگاهی ریشه دارد، باعث نابودی سیستم های اجتماعی می گردد زیرا که آنان مبارزه به هر شکل و گونه آن را مجاز می شمارد و نه اینکه از برای آینده ای روشن و بهتر باشد بلکه بسان نابودی سیستم های پایدار اجتماعی و مخالفت و اعتراض بیمارگونه که باعث نابودی خود و جامعه می گردد. در خلاصه می توان چنین نگاشت که ((مبارزه خصلت من است، و در این راه هدفی مقدس (که تویی) ریشه دارد. پس چه باک از فنا گشتن پیرامون امیدی که مدتی دراز تصور امیدواری بوده است)).

تغییر

در فرایند مسیر تغییرات در یک جامعه و در یک شخص می توان شاهد افول و یا قدرت گرفتن دوباره شخص و جامعه بود. با هر شکست و یا تجربه ای تازه که از برای جامعه طبق روند زمان و مسیر حوادث بوجود می آید جامعه می تواند خود را از نو سازمان دهد و یا اینکه نتواند از برای تغییرات جدید راه چاره ای بیابد و از هم فرو پاشد. شخص نیز در سیر زندگی و گذر زمان و در مکان و زمان می تواند شاهد وقوع یافتن حوادثی باشد که تاب توان مقابله را نداشته باشد و یا اینکه بتواند بر آن فائق آید. حال اگر بتواند بر آن غلبه نماید می توان گفت که او احساس سرخوشی و اعتماد به نفس مضاعف می یابد و اگر نیز روند، رو به شکست او بیانجامد او چاره ای جز پذیرش واقعیت و یا اینکه دیدگاه خود را نسبت به شکست تغییر و آن را گونه ای تجربه پندارد که در مسیر حوادث و در زمان و مکانی آن را تجربه نموده است و یا اینکه این تجربه شامل تغییرات در خود و بازسازی قدرت و توان خویش و یا اینکه به نابودی بساط انسانی و روحیه و اخلاق او بیانجامد که در تمامی این عوامل توان و تحمل او و اینکه او چه اندازه عوامل

همساز و همخوان باخویش را به عنوان ابزار کمک به خویش در اختیار دارد و چه اندازه از آن ابزار و عوامل را که در اختیار دارد به عنوان ابزار کمکی در آن موقعیت مورد استفاده قرار می دهد که چنین نگاهی به خودشخص و به عوامل دخیل در محیط و اتمسفر شخص بستگی دارد که چگونه می تواند از آن استفاده واقعی نماید و یا اینکه به گونه ای انتزاعی آن را بکار می گیرد و به گونه ای مسکن گونه از آن بهره می برد. حال چه می گردد که شخص از همه چیز قطع امید می نماید و دیگر مجالی برای خود نمی بیند؟ آیا به واقع او درست می اندیشد و مجالی برای خویش نمی پندارد و یا اینکه او در بررسی مسائل دچار خطا گردیده و باید با کمک و مساعدت از بیرون از شخص او بتواند دوباره خود را بازسازی نماید. در فضایی حاکی از جنگ قدرت از برای شخص که خویش را حاکم بر سرنوشت خود و یا اینکه خود را ناتوان از مبارزه می بیند، سیری از حوادث ریشه دارد که در هر موردی می توان خویش را بازبینی مجدد نمود و از هر موردی خود را توانمند و یا شکست خورده پنداشت حال اگر که خود را توانمند بباییم می توان با بررسی نقاط ضعف خود، خویش را توانمندتر بسازیم و بر تجربه های مثبت خود بیفزاییم و اگر که خود را شکست خورده پنداریم باید خویش را بازبینی کنیم که آیا امکانات در اختیار، موجود می باشد که به روند و سیر خود معنای تازه ای بخشیم و یا اینکه دیگر هیچ راهی غیر از پایان زمان و مکان باقی نمی ماند. هر چند در این نکته ای اخلاقی نهفته است ولی بالواقع اگر که هیچ راهی به سمت مسیر روبه جلونباشد باید خویش، قدرت پایان دادن به زمان و مکان را داشته باشیم و به آن خاتمه دهیم. خودکشی چنین کسان به مانند حرکتی قهرمانانه تلقی می گردد. حال اگر کسی کوچکترین راهی به سمت دست یافتن به توانمندسازی در خویش می بیند باید از چنین امری

اجتناب و مسیر راه‌چندکه به پایان خوشایندش بدبین است و بخاطر احترام به ذات وجودی خویش تجربه نماید و این چنین خود را از چنگال اندیشه و عمل خودش نجات دهد .

رقابت

در هر امری که خویش را در ردیف کسان دیگری یابیم و کسان دیگر را در گونه‌ای مخالف خواسته‌های خود درک می‌نماییم گونه‌ای رقابت شکل می‌گیرد و یا اینکه به آن بی‌توجه می‌گردیم و فقط خود را از قالب خود و نه در خارج از چارچوب خود احساس و درک می‌کنیم. چارچوب انسانی و عقلی و احساسی و هیجانی ما حکم می‌کند که ما خود را چگونه به پیش بریم و چگونه بتوانیم در این راستا گام نهمیم. اگر که ما خود را در رقابت ببینیم این بسان روحیه‌ای مبارزه‌گر ماست که ما خود را در این چارچوب حاکی از رقابت در تنش با دیگران، سعی در حاکم گردانیدن و ثابت نمودن هویت و شخصیت و قالب منشی خود می‌نماییم. اما اگر که بدان بی‌توجه باشیم این بسان دوگونه بحث است، یا اینکه ما از روی ناآگاهی و بی‌خبری بدان بی‌توجه ایم و یا اینکه این بی‌توجهی در قالب هدفی والا است که ما خود را نه در قالب مبارزه برای غالب بودن بردیگران، بلکه مبارزه برای رسیدن به هدف خویش درک و احساس می‌کنیم و این بسان روحیه‌ای مبارزه‌گر برای رسیدن به هدفی است که ما خود را در خدمت آن می‌یابیم و بخاطر رسیدن به چنین هدفی حاضریم خویش را فدا نماییم. اما اگر که هدف، از چنان ظرفیتی برخوردار نباشد فقط در راه آن مبارزه می‌کنیم از برای هدفی دیگر به عنوان نمونه پاداش‌هایی بمانند پول و مقام و . . . حال اگر هدف والا ظرفیت ایدئولوژیک و یا هویتی و یا علی و یا گونه‌ای شخصیت بخشی و رابطه مستقیم با ما داشته باشد که در این محل ذکر نمونه‌ای خودنمایی می‌

کند؛ برای رسیدن واحد تولیدی به ارتقای خویش باید کارگران خود را در کارخانه سهیم بدانند و سود آن را سود خویش ببینند و هویت خود را در هویت واحد تولیدی درک و احساس نمایند. حال در این بحث نیز اگر که اشخاص، مبارزه برای هدفی والا را ادامه می دهند به چنان درکی برسند که هدف خود آنان بسان رسیدن به هدف والا و هویت بخشی فارغ از بحث سود و زیان آن می باشد بنابراین از برای آن حاضر به جان فشانی و از بذل جان دریغ نمی ورزند. حال هر کسی بنابه ظرفیت عقلی و احساسی و هیجانی و تجارب در زمان و مکان های متفاوت خود را دارای ظرفیت درک متفاوت از هدف والا احساس می کند و باید گفت که همگان را یک گونه هدف والا نیست هر چند که در سخن و یا در عمل در کنار یکدیگر سخن می رانند و عمل می نمایند اما آنان را هدف های واحدی نیست هر چند که در بعضی امورات باهم یکی باشند. این بسان تفاوت عقاید است که امری مرسوم و عادی در زندگی و امورات روزانه است و این در مبارزه برای رسیدن به هدف والا نیز خود را نشان خواهد داد. حال باید گفت که یک خطر همواره در کمین است که مبارزه نباید بخاطر خود مبارزه باشد و یا به آن تبدیل گردد بلکه در هر مبارزه ای باید هدفی معین و مشخص باشد که از برای آن تلاش و مجاهدت نمود و برای آن ارزش مبارزه در زندگی قابل بود. حال یک جمله خودنمایی می کند ((موضوع شکست و پیروزی بحثی رقابت گونه است، در حالیکه هدفی والا نهفته است .)).

برنامه ریزی

هر فعل که از سوی ما و یا از سوی جامعه به کل در حال انجام می باشد حاکی از اندیشه ای است که ممکن است سالیان دراز در آن مورد کنکاش شده و یا اینکه آن ممکن است امری لحظه ای

و حاصل هیجان گذری باشد و این هیجان نشان از بی ثباتی در وجود ما و اینکه ما از قوه درک امور و برنامه ریزی برای رسیدن به اهداف خویش برای موعدی مقرر خود را در حکم، کم ظرفیت و قالبی سست به خود می نماییم و حال اگر که از آن برنامه ریزی داشته باشیم و آن را به گونه‌ای عقلی و منطقی پذیرا گردیم آن نشان از توان ما برای در دست گرفتن امور و تلاش آگاهانه ما برای کسب و حاکم گردانیدن خود با اوامری که به خویش ارائه می دهیم و این باعث تقویت روند اندیشه گرایی درمانی می گردد. با این توضیحات حال اگر شخص می‌خواهد شخصیتی خردمند از خویش غالب گرداند باید که خود را حاکم بر سرنوشت خویش بپندارد و در مواجهه با امور به توان خویش تکیه نماید و از عقل و برنامه ریزی بهره برد و حال اگر که آن را در مورد جامعه بسط نماییم می‌توان آن را در کل بسان امری که جامعه به کل و افراد درون آن در یک واحد خواستار انجام اموری هستند که حاکمیت خویش را بر سرنوشت خود تضمین نمایند و هویت خود را به هویت دیگر جامعه‌ها پیوند دهند و خود را در انزوا قرار ندهند و اما در اجتماع بودن نیز رقابت‌هایی برای جامعه کل قرار می‌دهد که خویش را بهبود نماید و از برای افراد جامعه خواستار بهترین باشد. حال جامعه‌ای خردمند تلقی می‌گردد که از آن بهره برد و امورات خویش را با آن به پیش برد و جامعه را با افراد درون آن اداره نماید و مجموع افراد درون آن خود را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند در چنین فضایی که خود اشخاص به فردی و جامعه به کل که حاصل خردورزی و خردگرایی است به شادکامی منطقی دست می‌زنند و امورات شادکامی خویش را مهیا می‌نمایند و چنین، جامعه و اشخاص درون آن دیگر برای گذران زندگی و روزمرگی، خود را به امورات واهی و یا تخریب خود و جامعه دست نمی‌زنند بلکه شادکامی و زندگی واقعی

و حقیقی را درخیر خود وهمگان و جامعه و مسیر روبه ارتقاء و پیشرفت و سعادت و شادبودن و بسط نیروهای زندگی و کنار گذاشتن نیروهای نیست و مرگ قرار می دهند و این چنین جامعه ای و اشخاص درون آن حکم خردورزی و خردگرایی بر آنان قابل الصاق می باشد .

دل شکستن

شخص در ابتدای وجودی خویش طبق نیازهای فیزیولوژیکی خود عمل می نماید و در طی زمان نیازهای او بیشتر و بیشتر می گردد و کمبودهای او در هر زمینه ای خود را عیان می نمایند. در هر نیاز و کمبودی که شخص را به ورطه و شکستن می کشاند او را از درون و بیرون خورد می کند این دل شکستن ها وجود او را در هر امری تحت تأثیر قرار می دهد و او که خواسته هایی بسان آمال و آرزوها و ایده آل ها در اندیشه خویش می پروراند اگر که دری بسوی آرمانش باز گردد با چنان هیجانی و اکنش نشان می دهد ازیرا که او در زندان دل شکستن گرفتار گشته است. دل گیری بخاطر اینکه مجالی برای ابراز وجود خویش را ندارد و محیط پیرامون نیز در این امر تأثیرگذار است. حال یک سؤال بوجود می آید که باید ریشه این دلگیری را یافت و طبق آن دست به داوری زد. اینکه دل شکستن بخاطر مشکل جسمی است یا محیط خانوادگی و یا اجتماعی و یا اقتصادی و یا گذران عمر و یا اینکه در بعضی اشخاص بدون دلیل آشکاری می باشد. حال در هر سمت و سویی باشد، باید دید که چگونه با آن مواجه گشت و اینکه شخص چگونه روحیه ای دارد. آیا او روحیه ای مبارزگونه دارد و یا اومطیع فرامین است و خود با کوچکترین تشویقی از موضع قبلی دست برمی دارد و خویش را شاد تصور می نماید. حال اگر جمع مواردی باشد که شخص را به موضع شکست در زندگی نمایان سازد و این شکست را از برای خود همیشه

ببیند و خویش را مایوس ازهر امری که آینده ای روشن از برای رفع دلگیری خود باشد؛ بیابد تنها راه چاره رفع آن دلشکستگی است که این همانا اگر محیط پیرامون او دلیل این شکست اوست از آن محیط پیرامون بگسلد و اگر که کسی او را باعث چنین روندی ساخته از او جدا گردد و اگر که همه راهها به رفع تنش، مسدود گشت و خطر چنین دل شکستن را با تمام وجود احساس و نتوانست از برای رفع آن اقدامی انجام دهد و آینده را تیره و تار از برای خود پنداشت تنها راه چاره پایان دادن به روند زمان و مکان خویش است و چنین پایان دانی جواز هیچ کس نیست بلکه این خود دلیل این است که تمام راهها را پیموده ولی باز اشاره می نمایم که اگر کسی هر راهی حتی اگر احتمال آن ضعیف باشد را برای خود متصور بود باید در راه آن راه و چراغ روشن ازدور، مبارزه نماید و از پایان دادن به وجود خویش اجتناب ورزد. حال در نقش یک مشورت دهنده مناسب و صاحب کفایت و شایسته خود را نمایان می سازد کسی که او را در هر موقعیتی راهنما به سوی چراغی فروزان هر چند در دور دست ها باشد. هر امری راهی دارد حال بعضی امور دیگر راهی ندارد که بحث ما در این باره کوتاه است ولی اگر راه کاری توسط کسانی دیگر پیشنهاد گردید باید چنین راه کاری بساط دل شکستن او را مدنظر قرار دهد و تمام وجود اندوهگین او را احساس و درک نماید ولی اگر راهنما و مشورت دهنده از جهت دید انسانی شاد و خرم و بدون دلشکستگی مشورت نماید او موضع مقابل خویش را سخت ترمی نماید و او را بسی زودتر در دام نابودی خود می کشاند. این یک امر مهم است که اندوه و دل شکستگی را به خوبی درک نماییم و در هر امری این را مدنظر قرار دهیم که در صورت پیشنهاد مشورت همواره خود را در رفع تنش بصورتی که خیر طرف مدنظر باشد قرار دهیم و نه اینکه رفع تنش که تنشی

بی پایان دیگری از برای اورقم زنیم که چنین امری خیانتی بس آشکار به اومی باشد. همین امر را می‌توان در مورد جامعه نیز بکاربرد و جامعه را بسان ظرفی دانست که نهایت وحد و حدود آن مشخص است و اگر به دل شکستن چنین جامعه ای هیچ راه علاجی پیدا ننماید به انقلاب هایی منجر می‌گردد ولی هرگونه تقلا باید در چارچوب خود ساختار و اصلاحی باشد. انقلاب تنها راهی است که مسیری نوین را میسر می‌سازد که همه نیروهای بالقوه بالفعل گردند و جامعه مسیر تلاش و پیشرفت و سعادت را هرچه مترقی تر و سریع تر طی نماید .

انرژی های وجودی

وقتی سخن انتزاعی می‌شود کلی‌گرایی به میان می‌آید می‌توان تفسیر خویش را از موردی ارانه نمود که خویش به ناتوانی اندیشه خود در آن خصوص اذعان داریم اما صرفاً بخاطر خودخواهی و یا امورات دگر دست به تفسیر اموراتی خارج از حوزه علم و دانش خود می‌زنیم. حال اگر امری باشد که با روحیه و اخلاقیات و زندگی هر لحظه مردم سروکار داشته باشد و خود را بانظرات بدبینانه و بسان حربه خودخواهانه بمانند پتکی از برای رسیدن به منافع شخصی خود بر سر دیگران فرود آوریم و خود هم خویش را برحق پنداشته و نظرات خود را مقدس خوانده و از برای اینکه حق تعرض و تخطی و یا اینکه مخالفت با آن را از دیگران سلب نماییم این نه اینکه ما کار علمی و یا دینی و یا اخلاقی و یا انسانی نموده باشیم بلکه خود دلیل مسائلی کوتاه بینانه و درپاره ای موارد باعث بدعت ها و تحریف ها و خرافه گرایی می‌گردد. حال اگر این بحث مهم بمانند نیروهای نابودگر محیط و انرژی هایی است که شخص را در دام نابودی می‌کشاند و خواندن آن به کسانی که در مقابل هراندیشه ای حالتی ضعف و سستی دارند که این خود باعث اغفال هرچه بیشتر

آنان در عرصه های متنوع می گردند و آنان می توانند منافع استعماری و استثماراری خویش را بر تمام اندیشه ها غالب سازند. از میان تمام نیروهای نابودگر مسئله مرگ و اینکه آنان با تمام شگردهایشان شخص را در حیطه و گودال مسائل نابودگر احاطه و انداخته و یک مورد روشنایی از مسائل زندگانی از بالای تمام آن نیروهای ویرانگر و انرژی های منفی به شخص نمایش می دهند که او چنان حریصانه به سمت آن روشنایی می رود که در این راه از نابودی خویش نیز آگاهی ندارد و چنین شخصی دست به نابود ساختن خود و دیگران می زند. و اما در عرصه زندگی اجتماعی نیز اگر صرفاً بر نیروهای ویرانگر تأکید گردد و مجال برای نیروهای زندگی مهیا نگردد جامعه به حالت انزوا کشیده و هر چه بیشتر حالت ترس و یا دو دستگی در میان آنان ریشه می دواند. آنان دیگر مغرورانه خواسته ای عنوان نمی نمایند بلکه حالتی خارگونه چشم به دست کسی هستند که روشنایی از جایی برایشان بیاورد و با آن روشنایی بسان خیال بافی و افسانه سرایی و تحریف نمودن نیروهای زندگی خود را تسلی خاطر نمایند و این چنین بساط وابستگی ها و خفت ها و خواری ها هر چه بیشتر گسترانده می گردد. نیروهای مرگ کارکرد مثبت از جهت تلاش برای بهتر نمودن زندگی و استفاده بهینه از نیروهای زندگی دارد اما این نیروهای مرگ اگر درست هدایت نگردد اثرات مخرب و ناگواری بسان نابودی خود و جامعه را به دنبال خواهد داشت و این چنین تمام کسانی که می خواهند در موضع قدرت در روابط باشند و یا جامعه را در موضع ضعف و حقارت بنا نهند از این نیروهای مرگ و بازی این انرژی های منفی و مثبت به سود منافع خویش بهره می برند .

اعتماد به نفس داشتن

یکی از ارکان و بخش های اعتماد به نفس داشتن در نزد خویش این است که دریابیم دیگران دوستانمان دارند و بخاطر ما حاضرند فداکاری نمایند در چنین حالتی مانیز خود را متعلق به کسانی و به رابطه هایی می یابیم که این کسان و رابطه در راستای اهداف خویش و بهتر نمودن و گشایش درامورات خودتصور می نماییم. اما اگر دیگری باشند و اطرافیان رادر هر عنوانی شامل گردند اینان را صرفاً عنوان وابستگی یا هم خوابگی و یا هم خانگی به هم گره زده باشد اما حاضر به فداکاری و ایثار برای ما نیستند. آنان می گویند دوستانمان دارند و یا شاید هرگز نیز چنین نگویند بلکه حضور ما را می خواهند بدون هیچ گونه ظرفیت های آگاهانه در مسیر شکوفایی ها و مسیر رو به شادکامی، اینان خود باعث عدم اعتماد به نفس در ما می گردند و دلیل اینکه نیروهای مرگ و نیستی در ما بروز نماید در حالی که اعتماد به نفس از نیروهای زندگی نشأت می گیرد و با آن می توان دست به شادکامی زد.

جدایی

حال در زمانی ما دل در گرو فعلی و یا امری، یا کسی می بندیم و تمام تخم مرغ های خویش رادر سبد او می گذاریم. او به یک باره همه را کنار گذارد در ما حس خشم و یا حسرت و در کل تمام نیروهای مرگ خود را بروز می دهند حال بنا به شخصیت و تجربه و منش فرد، او به گونه ای بامسئله برخورد می نماید اما او در هر صورت دچار عدم اعتماد به نفس در زندگی می گردد؛ او به هر حال دچار شکست روحی و بینشی گردیده حال اگر خود نیز آن را انکار نماید او به ناچار در مسیری بدون بازگشت گام می گذارد. اما باید گفت که آنان غافل از اینکه این آواری که

برسر فرود می آید ہمیشگی می ماند و بر امرشادکامی تأثیرمخرب می گذارد. ہمیشہ درہر شادکامی جدید از آن نوع نیروی مخرب کہ قبلاً اساسی از شکست درما بروز دادہ با ما خواهد ماند و در زندگانی و نیروہای زندگی تأثیرگذار خواهد بود. حال اگر کہ ما درچنین امری تمام وجود و ہستی خویش را فنا نمودہ و تمام تخم مرغ ہا را درسبد او نگذاشتہ بودیم شاید کہ چنین نمی بود اما این را نباید دلیل خوبی دانست ازیرا کہ ما آگاہانہ چنین فعلی را انجام دادہ، پس از لحاظ اخلاقی و انسانی و بدون سوء استفادہ از طرف مقابل، خواستہ ایم خویش را اثبات نماییم اما این دیگرانی بودہ اند کہ سوء استفادہ نمودہ اند پس مسئولیت دراین محل قابل تعلق نیست بلکہ صرفاً روحیہ و اخلاق و شادکامی ماست کہ دچار بحرانی جدی می گردد کہ خود، آن بارسنگین را ہمیشہ بہ دوش می کشیم. مطمئناً بزرگواری کہ مطلب را ازدیدہ و دل می گذارند درزندگی چنین امری را حتی اگر تجربہ نکرده اند امثالی از آن را در دیگرانی مشاہدہ نمودہ اند پس خوب بہ چنین چیزی واقف ہستند چون در روزمرگی امورات بکل درحال تکرار شدن می باشند و این از نظمی است کہ ما مدام بدان گرفتاریم .

تصور از خویشتن

در بحثی اندوہ وار خویش را فرو می بریم و مدام ناراحت و افسردہ و ہرچہ بیشتر بدان می اندیشیم بیشتر در آن خود را ناراحت می یابیم درچنین حالتی باید از کسی کمک گرفت کہ صورت مسئلہ را با مدد او از برای خود اصلاح نماییم. در ورای ہر امر مفیدی اموری نیز ہستند کہ مفید و ثمربخش نیستند و در ہر کسی گونه ای زیبایی وجود دارد کہ اول ہر کسی را یارای دیدن آن نیست و دوم اینکہ ہر کسی آن زیبایی را از برای خود مقایسہ و یا بہ ذات می پذیرد. اگر کسی

زیبایی را در طرف مقابلش نبیند خود، نشان از دوگونه حکم و قضاوت دارد؟ یا اینکه او را با زیبایی دیگری مقایسه نموده و دیگر اینکه او آن زیبایی را بواسطه امور دیگر نخواهد دید؛ که در هر دو حالت باعث ندیدن امر زیبا توسط دیگران و یا اینکه بکل در ضمیر خود از برای همه امور ناتوان در دیدن امر زیبا می شود. پس اگر در زندگی شخصی، شما را مورد قضاوت قرار دادند و شما را در یک جهتی عادی و در جهت دیگر زیبا پنداشتند این نشان از مقایسه نمودن شما با کسی و یا زیبایی دیگر دارد و گونه هر کسی استعدادی در جذب شخصی بسان خویش را خواهد داشت و اما باید که از تمام استعدادهای بالقوه خویش مدد کامل راجست و خویش را در دام ناراحتی بخاطر دست نیافتن و یا اینکه ناتوان بودن و یا دارا نبودن ذاتی چیزی بنام زیبایی و یا هنری نیفتاد بلکه باید خود را با چنین اموراتی مشغول نمود و بتوان خود را تا مرحله بالاتری در استعدادهای بالفعل رسیده و بالا کشید. به این جمله توجه نمایید که ((اگر کسی کور باشد و نتواند ببیند هر چند که همه چیز زیبا و تمام داشته هایش زیبا باشد آیا این استعداد زیبایی و داشتن زیبایی ها او را بهره ای می رسد)). آیا مگر نه این است که زیبایی گونه ای اندیشه است که امری قابل مقایسه می باشد و درک آن نیز بسان اندیشه داشتن در وجود شخصی است که هر چند اندیشه غنای بیشتری داشته باشد امورات را زیباتر و هر چند از آن محروم باشیم امورات را به همان اندازه با دید مقایسه ای نه خود مورد کنکاش و بررسی می نماییم. باید هر چیزی را در جای خود و از برای خودش مورد جستار قرار داد که آیا آن، چه اندازه زیبایی دارد و اگر او چنین و یا چنان می بود آن زیباتر بود و یا اینکه همین مورد خود حاوی زیبایی هایی است که باید بدان پی برد بدون اینکه ما آن را با اموراتی مشابه مقایسه نماییم و صرفاً با مقایسه دست به ارائه نظری بسان کج خلقی

خویش زنییم و چون دریک زمان و مکان به امری وابسته گشته ایم و بدان به گونه‌ای زیبا پنداشته ایم تا نهایت امر هرچیزی را با آن مقایسه می‌نماییم و هرچیزی را در راستای تمثال آن مورد بررسی واز دیدگاه مقایسه می‌گذرانیم و این اشتباهی است که در زندگی روزمره بسی ناراحتی و افسردگی و دل‌تنگی و دلخوری از برای ما و در روابط اجتماعی و بسی شادکامی رادر ما فرومی‌نشانند و جستن پی امری که بتوان درمقایسه با امرپیشین که به مذاق ما خوش آمده، گشتنی بس اشتباه و یافتن آن به نابودی شادکامی و گذران عمر ما می‌باشد بلکه باید باهر زیبایی لذت خاص خود رایافت و آن را با آن زیبایی دوست داشت و قابل احترام از جهت زیبایی شناختی دانست و این صرفاً با اندیشه ای رشد یافته در نظرگاه اجتماعی و شعور فرهنگی و تاریخی یک شخص و تجارب نهفته در بستر رویدادها و مسیر شادکامی او قابل تأثیرگذاری است که این روند اگر به جانب دیدن زیبایی هرچیزی در جای خودش قرار گیرد بسی شادکامی و اگر فقط هر امر زیبایی را درمقایسه با زیبایی های وجودی دیگر قرار دهیم از شادکامی فاصله می‌گیریم که یک جمله را به ذهن‌ها می‌کشاند که هر عطری بوی خاصی دارد که می‌توان آن را زیبا درجای خودش یافت حال اگر که خود در اندورن خویش زیبایی اندیشه ای یافت گردد .

ابزار کمک

در موقعیت هایی ما خود را در زمان و مکانی که قرار گرفته ایم می‌یابیم که یک سری اعمال را انجام و به یک سری از ایده‌ها اندیشه می‌ورزیم و در آینده دنبال بهترین‌ها از برای خود و حال را در تلاش برای رسیدن به آن بهترین می‌نماییم اما یک مورد راه‌گز نباید فراموش نمود که ما یک دسته نیازها و کمبودها و خواسته‌ها و آرزوهایی داریم که به مصداق توانایی های خویش

است که در آن لحظه ابزار و وسایل آن مهیا نیست بنابراین تلاش در راه آن می نمایم که در این تلاش باید یک مورد رامدنظر قرار داد و آن اینکه در هر قالب زمان و مکان ما یک سری توانایی هایی بالقوه داریم که می توانیم در هر مکانی که متعلق به آن استعداد است آن را بروز دهیم و بتوانیم فعلی را به انجام برسانیم بنابراین ما همیشه اگر که بخواهیم و تمایل و رغبت از خویشتن نشان دهیم می توانیم اموراتی را به انجام رسانیم که این امورات بسان خودتوانایی نهفته ما و اینکه ما در راستای نیاز و کمبودها و آرزوها و خواسته های خویش گام نهاده ایم که این خودباعث شادکامی ما در زندگی می گردد و از اتمسفر روحی بدشانشی و افسردگی و ناامیدی، می توانیم خویش را برهانیم و اما اگر که در این راه به موانعی چه داخلی از جانب خویشتن و چه بیرونی از جانب فضای بیرون شخصی برخورد نماییم فضای شادکامی جای خود را به نیروهای مرگ و نیستی و نابودی می دهند و اتمسفر روحی بدبختی و بدشانشی و ناامیدی به مانند ابری بر فراز ما قرار می گیرد و روح و روان ما را آزار می دهد. پس در راه فعال نمودن شادکامی بسی خطرات می تواند مسیر را به اشتباه کشاند که باید به خوبی و با دیده ای با بصیرت از مسیر شادکامی به سلامت، خویش را بگذرانیم. که در این راستا می توانیم از ابزار کمکی و یا ارتباطات اجتماعی بهره و سود جویم و از دیگرانی نیز مدد و یاری طلبیم که اگر نحوه یاری و طلب درست و معقول باشد غرور و شمایل شخصیتی بیرونی ما نیز کاملاً حفظ خواهد گشت .

نقد

هر کسی بنا به ژنتیک و محیط و تجارب و شخصیت خویش حاوی مطالبی است که نظر گاهش را در مقابل امورات خارج از خود شکل و به هویت و خود آگاهی و خود پنداره و عزت نفس خویش

قالبی می بخشد که برای دیگران از نمایه آن قابل تمایز و تاحدودی رفتاری قابل پیش بینی رابرای نزدیکان در صورت آشنایی با او فراهم می آورد. حال این شناخت ما از خود و دیگران از ما، حاوی یک نوع رفتار اجتماعی است که در این رفتار اجتماعی باید اصولی رعایت گردد که به حفظ روحیه و اخلاقیات و اعتماد به نفس و روندی مثبت که دلیل شادکامی طرفین در هر ارتباط اجتماعی و در هر وسعت و بعدی که متصور می توان بود، منجر گردد. یکی از فاکتورهایی که حفظ آن از برای خود و دیگران قابل اعتناست حفظ احترام به شخصیت و روحیه و اخلاقیات و عقاید طرف می باشد که در راستای بحث و گفتگوی ما به هر شکلی باید حفظ گردد و فقط اگر که نقدی بدون تعصب را خواستار بودیم آن هم با رعایت ظرفیت های عقیدتی و احساسی و هیجانی مجاز به استفاده از آن می باشیم. به دیگر سخن باخوشتن، چنان با نیروهای مثبت و انرژی زا می اندیشیم و خواهان شادکامی می باشیم که آن را در روابط اجتماعی و در امورات روزانه بتوانیم بدست آوریم که نقطه مقابل آن یعنی احساس خطر از نابودی بنیان هیجانی و اخلاقی و عقیدتی و توهین پنداشتن به شخصیت خویش حاصل فعال نمودن نیروهای منفی و روبه نابودی ماست که باید از آن پرهیز نمود. حال اگر کسی آن را استفاده می کند یا به عمد به قصد تخریب و دشمنی می باشد و یا اینکه ندانسته و صرفاً از ناآگاهی به مسئله آن را ادامه می دهد: گروه اول تکلیفشان مشخص است که باید از اینان تا سرحد امکان پرهیز گردد و فریب ظواهر عامه پسند آنان نشود اما گروه دوم را باید با تلاشی آگاهانید که مسیر درست را خود بیابند و از کج روی بپرهیزند.

پیشگیری

مدام در زندگی با چالش هایی مواجه می گردیم و در این چالش ها گاهی با شجاعت آن را پشت سر می گذرانیم اما گاهی نیز خود را درمانده و ناتوان می یابیم که این دلیل مشکلات روحی و روانی درمانی گردد. حال اگر از قبل برای آن آموزش درست دیده باشیم و بتوانیم خویش را کنترل نموده و مدام با بررسی وضعیت جسمی و روحی خود آن را با معیارهایی از پیش تعیین شده بسنجیم همیشه قبل از وخیم تر شدن می توان از مشکلات بعدی پیشگیری نمود و حتی می توان راه کج رفته را دوباره بازسازی و از صراط مستقیم وارد گشت. اما هستند کسانی که همه راه ها را برای رسیدن به خواسته ایشان که همانا آرامش است؛ پیموده اند اما در این میان باز خود را در تنگی بی پایان یافته اند که راه برون رفت از آن برایشان سدگشته است این چنین کسان دو راه بیشتر ندارند یا اینکه از تمام تنش، خود را بیرون کشیده و با فاصله گرفتن از آن موقعیت بررسی و مبارزه ای که بی ثمر است کنار بکشند که این نیز خود دو گونه پاسخ را می طلبد که در بعضی اشخاص با خودکشی و یا دیگر کشی ها منجر می گردد و یا اینکه کلاً از آن موقعیت ها خارج و به مکان دیگر بیاورند و آرامش را در محلی دیگر جستجو نمایند. و اما مورد دوم اینست که شخص خود را در دام مشکل نبیند و اگر که راه حلی در آن نمی بیند و مسیر رابه بن بست دیدمی تواند خود مسیری نو ایجاد نماید که با آن بتواند به سلامت از تنش بوجود آمده خلاصی یابد. و اما این صرفاً در عالم انتزاعی بسی جای بحث دارد اما در عالم واقعی زندگی باید که مسیر شادکامی را همواره با چراغ هایی روشن گذاشت که در وقت ضرورت از آن مسیر شادکامی از برای تنش های پیش رو مدد جست. اما این مورد ذکر شده، از برای همگان قابل اجرا نیست

پس باید مکان و زمان راترک نمایند چون این نه از ناتوانی آنان بلکه از کمبود امکانات محیط و نداشتن ابزار و وسایل که بتواند خویش مسیری را ایجاد نماید. پس انتخاب هر راهی در هر زمانی از زندگی خودگویی بررسی و اندیشه ما به عنوان بازیگر نقشی است که برعهده گرفته ایم و خویش راسنجیده و از توانایی ها و کمبودها و تجربه هایی مدد گرفته ایم اما ناظر بیرونی فقط آن موقعیت رامی بیند بدون اینکه جمیع عوامل را مدنظر قرار دهد بلکه رفتار شخص را صرفاً با همان زمان تنش بررسی می کند غافل از اینکه در پشت هر فعلی گونه ای عظیم اطلاعات نهفته است که فقط خود شخص در حال تنش می تواند آن را درک نماید اما این گفته ها به معنای این نیست که شخص را به حال خویش بگذاریم بلکه دیگران فقط باید او را کمک و راهنمایی نمایند آن هم کمک و راهنمایی که تنش او را بیشتر ننماید تا او بتواند سلامت از مسیر پرتنش که او را بسوی نیروهای مرگ می کشاند به زندگی و نیروهای شادکامی امیدوار گرداند .

یاری طلبیدن برای شدن

هریک از ما در زندگی روزانه خویش صاحب بسی تجارب می گردیم و در فعالیت های بعدی در زندگی مطابق راه هایی که از قبل طی نموده ایم واکنش خود را تنظیم می کنیم حال اگر در گذشته دچار شکست هایی در یک حوزه شده باشیم در مراحل بعدی در خصوص آن مورد خویش را کمی محتاط تر نشان می دهیم و با احتیاط بیشتر و محافظه کاری با آن برخورد می نماییم. و اما اگر که موفق گشته ایم در مراحل بعدی در آن حوزه بسی با اعتماد به نفس بیشتر به آن حوزه ها وارد می گردیم. پس تجارب در زندگی روزانه بسی جایگاه خاصی دارد که این جایگاه حاصل فاکتورهای بسیاری است که خود از یک ریشه تجربه نشأت می گیرد اما انسان به حکم

انسان بودنش برای زندگی و گذر عمر خویش صرفاً به مسائل فیزیولوژیک وابسته نیست بلکه در بحث زندگی خواستار شادکامی به گونه تمام جوانب زیستی خود است که بتواند احساس شادکامی را در زندگی ابراز نماید اگر کسی چنین شادکامی را نتواند احساس نماید در هر جایگاهی که باشد او در آن لحظه زندگی نخواهد کرد بلکه او اسیر در زندگی گشته و اگر که احساس شادکامی نماید اوبسان یک انسان خود را مورد احترام و تمکین قرار داده و زندگی را ارج و منزلت بخشیده است. انسان خود باور به هرامری داشته باشد که این نیز از محیط و تجارب بر او مستولی خواهد گردید و در این باور او باید بتواند اعمال بالقوه و بالفعل خویش را بشناسد و توانایی ها و کمبودهای خود را به گونه منطقی پذیرا گردد و بدون احساس ضعف و کمبود از توانایی های خویش سخن راند و آن را در دیگران یابد که با آن صاحب رفتاری اجتماعی گردد که اونیز چیزی دارد که دیگران ندارند که در این میان بده بستانی در اجتماع آن هم به گونه رفتاری سودمند از برای همه در جریان است که اگر هر کدام از قطعات این پازل را برداریم و یک گزینه سرناسازگاری نشان دهد اجتماع از کارکرد سالم و اجتماعی و سازگار و ایجاد فضای شادکامی فاصله می گیرد. انسان خود باید در درک خویشتن، خود با راستین بودن و قابل درک بودن آن از برای خود رفتار، خویش را طبق چنین معیارهایی که در آن نیازها و کمبودها از یک طرف و آرزوها و خواست ها از سویی دیگر توازنی برقرار نماید که در این توازن بتواند شادکامی خود را رقم زند و بتواند در هر جایگاهی که قرار دارد شادکامی خویش را در هر لحظه خواستار گردد و آن را از خود دریغ نرزد که این حکم انسان بودن و حکم زندگی سالم را داشتن می باشد. پس باور و ایمان به خود و دوست داشتن خویش که در غیر این صورت خود را عنصری ناسازگار

وناهنجار درپازل اجتماع، احساسی و درجهت نیروهای مرگ گام می نهیم که این نه تنها ما را از جاده شادکامی دور می گرداند بلکه در آن راه نیز خلل وارد می نماییم. پس باید تکلیف را با خویش مشخص گردانیم که هدف از زندگی و گذر عمر خویش چیست و خود را در مقابل پرسش شادکامی قرار دهیم که آیا من شادم به گونه انسان وبه گونه تمام خواسته ها و نیازهای خویش و تواناییها وضعف های وجودی وبه گونه تمام ابعاد یک انسان و آیا اگر که شاد نیستیم می توانیم شادگردیم واگر که می توانیم آیا جهت و مسیر و قابلیت رفتن به جاده شادکامی و ابزار و وسایل آن و روحیه و اخلاق من نیز یارای آن است یا خیر؟ این پرسش و پرسش های دیگر نشان دهنده قابلیت باور به خود و خواستن چیزهایی است که امکان دارد آن را از خویش دریغ نموده ایم و باید که به مسیر درست زندگی بازگردیم که در این میان چه خویش یارای آن را داشته باشیم و یا اینکه با کمک کسانی باشد که در این محل هدف رسیدن به مقصود شادکامی در زندگی و آرامش یافتن می باشد پس یاری خواستن نشان ارزش و احترام به خود و درست پنداشتن مقصود و نیت خویش از برای خود است. که در این محل می توان گفت ((همان گونه شدنی در راه است که خویش آن را طبق منطق وجودی خویش خواستار بوده ایم.)).

شیوه برخورد با مسائل

بنا به اینکه ما خویش را آگاه به مسائل بدانیم نحوه دیدگاه و ارتباط با مشکلات نیز متفاوت است در خصوص قضاوت یک شخصی نسبت به پاره ای تفاوت ها و تناقض ها در زندگی که برای او بوجود می آید می توان نگرست که شیوه برخورد و ارتباط او با آن مسئله یا کل زندگی خویش چگونه می باشد و چگونه می تواند باشد. در صورتی که او در تنگنایی می باشد و باز خود را صاحب

اختیار پندارد و از خویش هیچ گونه دلتنگی و یا ناراحتی نشان ندهد می‌توان پنداشت که او یا گونه‌ای رفتار دروغ‌گویی را به خوبی به کار می‌برد؛ دروغ به خود و دیگران و خویش از این لحاظ که در فریب موقعیت از برای خود بسی توانا می‌باشد و دیگران نیز با رفتار دوگانه و یا چندگانه در موقعیت‌های مختلف امورات خود را به پیش برد و حال اگر که او ناراحت و سرگردان باشد و نتواند خود و دیگران را نیز بفریبد او به قفسی محکوم است که دو راه دارد یا توانا و یارای خروج از آن را دارد یا اینکه به اجبار تاریخی و مکانی و زمانی و امورات دیگر محکوم در آن قفس است. اگر که او یارای خروج از آن قفس را داشته باشد او بسی شادتر و نیروهای زندگی در او بارغبیت بیشتری فعال و خود را می‌تواند با بکار انداختن تمام نیروهای بالقوه خویش، خود را بالفعل نماید و حال اگر که یارای خروج را بسته به هرگونه مسئله‌ای نداشته باشد باز چندین راه کار دارد یا اینکه گوشه عزلت برگزیند تا صدمه‌ای کمتر از جوانب خورد و در این تنگنای انزوا در او هام و خیالات خویش بسر برد و همیشه در آرزوی خروج از قفس باشد و یا اینکه تن به قفس دهد و آن را سرنوشت خود پندارد و یا قبول قفس به صورت همیشگی گونه‌ای رفتار نماید که فقط بتواند نفسی بدور از مشکلات حاصل از دشمنی دیگران بکشد که در این میان باز همیشه در پریشانی حاصل از قفس و اینکه نتوانسته نیروهای شادی بخش را تجربه نماید و این باعث تفاوت او با ناآگاهانه بودن می‌باشد که ناآگاهان به قفس خود را شاد تصور می‌کنند هر چند که همیشه از قفس می‌نالند که اساس در اندیشه آنان ندارد و آنان که آگاهانه قفس را درک نموده اند مدام در اضطراب و پریشانی و افسردگی حاصل از قفس دست و پنجه نرم می‌کنند که مدد آنان همانا

گذر زمان است بنابراین سیرآگاه نبودن به قفس و اینکه سرنوشت او را در کدام زمان و مکان تاریخی واقع گردانیده باعث بسی رفتارهایی می‌گردد که باهم متفاوت می‌باشند .

آگاهانه طلبیدن

زندگی آگاهانه، جنبشی آگاهانه خواستن و شدن می‌باشد حال اکثریت از آن فقط خواستنی را طالبند که بدان دسترسی ندارند و یا اینکه فقط در پی آمدن هستند و خویش هیچ خواسته‌ای ندارند و هرآنچه که برای آنان پیش آید آن را با ارزش می‌پندارند اما گروهی نیز در پی خواسته‌های خویش می‌روند و در این میان شکست‌هایی را به جان می‌خورند اما این شکست‌ها از برای آنان بمانند تجربه می‌باشد؛ تجربه‌ای که آنان را محکم‌تر و راسخ‌تر در پیشبرد اهدافشان راسخ می‌گرداند. حال اگر نیز پیروز گردند باز آن را از برای پیروزی دیگر می‌سنجند و آن را پلی برای موفقیت بزرگتری پندارند و اینان همیشه در رنج و عذاب و آگاهانه زیستن و آگاهانه خواستن و آگاهانه تلاش نمودن هستند. آنان مدام در پی توانایی‌های خود می‌روند و در این میان خویش را صاحب تجارب، که حاصل شکست‌ها و پیروزی‌هایی که پلی برای موفقیت‌هایی بوده که اکنون آن را دارا هستند آنان تا لحظه‌ای که جان در بدن دارند از مبارزه و تلاش و خواستن و به پیش رفتن کوتاه نمی‌آیند باید گفت که تمام نیروهای زندگی در آنان تجمیع یافته‌اند حال اگر که توسط نیروهای خارجی، آنان اسیر گردند و نتوانند خواسته‌های خود را دنبال نمایند آنان خویش را برای دور زدن خواسته‌ها و یا اینکه ایجاد خواسته‌هایی جانشین هر چند موقتی خود را در تلاش و کسب تجربه همچنان حفظ می‌نمایند. می‌توان بیان داشت که در اینان نیز نیروهای مرگ

رسوخ می نماید اما بخاطر قوت نیروهای زندگی نیروهای مرگ به گونه کوتاه مدت و یا لحظه ای گذر می نمایند آن هم نه توسط درون بلکه توسط نیروهای خارجی می باشد .

وظیفه ای همگانی یا شخصی

همگی ما در طول گذر عمر خود محیط هایی را تجربه می کنیم محیط خانه، محل کار، دوستان، اقوام، شادی ها، ناراحتی ها و محیط های بزرگتر شامل گروه ها و دسته ها و در نهایت جامعه به کل وکل بشریت در مجموع این همه محیط که خود از وظایف ما در هر کدام از این شرایط حاکی دارد حال این پرسش مطرح می گردد که چرا کل بشریت، چون همگی ما در بعضی شرایط اگر که خوب نگریسته گردد قوانینی در ذهن خود را مرور می کنیم که نسخه ای برای کل بشریت است و یا حاکمانی که برای کل بشریت راه چاره از دیدگاه خودشان دارند و یا جامعه هایی که برای کل بشریت تلاش می نمایند. این چنین عوامل خود حاکی از محیطی بنام کل بشریت است که ما در آن احساس وظیفه ای می بینیم وظیفه ای بسان انسان بودن و خویش را در قالب جسم و ذهنی که خود این باعث ایجاد وظایفی در ما می گردد. حال ما در این محیط ها اگر در هر کدام نتوانیم به خواسته های خود دست یابیم به محیط دگر پناه می بریم و یا اگر که دست یابیم جسارت ما برای کنترل محیط های دیگر بیشتر می گردد. بسان کسی که در محیط خانه اگر که آرامش یابد تسلط او بر محیط کاری و بتدریج محیط های دیگر و این چنین تا به کل بشریت تسری یابد و حال اگر در هر کدام از محیط ها دچار یأس و شکست گردد او به ناچار برای تجدید قوا و یا پرهیز از نابودی خویش به محیطی که قبلاً از آن برخوردار بوده بازگشتی اجبار گونه دارد. مانند کسی که از دوستان می گسلد و به اقوام پناه می آورد و یا برعکس. . . و کسی که

از شرایط اجتماعی ناراضی و آن را در محیط کار جستجو و یا اینکه به خانه بازگشت و یا اینکه در خود محیط خانه نیز به یک نفر که همسر و یا یکی از فرزندان و یا پدر و مادر و یا خواهر و برادر خویش رجوع می کند و این چنین خود را بازسازی از برای مبارزه زندگی می نماید. حال با چنین اوصافی ما همیشه در پی آرامش هستیم آرامشی که خواهان آنیم مدام در حال تغییر است و مدام از یک امر به امر دیگر متغیر می باشد گاهی در دوستی آن رامی یابیم، گاهی در خانواده، گاهی در جامعه و گاهی ناراحتی جهانی برای ما بوجود می آید و این همه به فاکتورهای قدرت ذهنی و گونه شخصیتی و ظرفیت بررسی قضایا و نحوه نگریستن و شیوه زندگی و تجارب روزانه و گذشت ما و حتی عوامل ژنتیک و عامل تحت تسلط بودن و یا شیوه فرزندپروری و یا شکست ها و پیروزی های خود در طول زندگی و دچار حقارت ها و یا اعتماد به نفس که همگی در آرامش ما می تواند تأثیر گذار باشد که این آرامش رامی توان در شیوه بررسی قضایا در اندیشه خود جست. اگر که محیطی و یا کسی و یا چیزی باعث آزار ما می گردد باید که از آن گسست و اگر که نیرویی ما را به سمت چیزی می کشاند باید که به آن نزدیک گشت و این چنین مدام خود را در تقویت نیروهای شادکامی صاحب نفوذ قرار دهیم و از نیروهای نابودگر پرهیز نماییم .

مصون بودن از راهکارهایی نابودگر

در زندگانی مسیرهای پرپیچ و خمی وجود دارد که ما را گاهی توانمند و گاهی ناتوان می سازند، گاهی چنان شاد می گردیم که مشکلات دیگر را از نظر نمی گذرانیم و گاهی چنان اندوهگین و خشمگین می شویم که تمام مشکلات به یک دفعه از خاطر ما می گذرد و مسیر زندگی را از برای خود تیره و تار تصویری نماییم که در نهایت در شرایط حاد مسئله، دست به خودکشی

می‌زنیم. حال می‌توان از چنین مشکلات با تلاش و کوشش و دوری از بیهوده بودن پرهیز نمود و خود را در چنگال حوادث خوب و یا تلافی بخاطر خود تلاش انداخت و خویش را مفید و ثمربخش تصور نمود که باید فعلی را به انجام رساند. و تلاش او بدلیل هدفی می‌باشد؛ تلاش و انجام کاری و دریافت پاداشی به خودی خود ما را شاد نمی‌گرداند و حتی احتمالاً اگر که از وضعیت شغلی خود ناراضی باشیم ما را دچار سرافکندگی و سرشکستگی و ویرانی شخصیت می‌گرداند بنابراین باید مقصود از بحث مشخص گردد که در مقابل انتقاد دیدگاه‌ها مصون بماند و حوزه تعریف بحث را مشخص نمود که متأسفانه اکثر نقد‌ها از روشن نبودن مباحث بوده است. بحث در این حوزه خود آغار و تلاشی است و اینکه آن فعل و تلاش حاصلش مشغولی ذهنی و یا فیزیکی و یا هر دو باشد. بنابراین شخص خویش را مفید و دارای پایگاه اجتماعی به مانند خانواده و یا جامعه و یا محل کار یابد، او چه از شغل خود راضی و چه ناراضی باشد همین که می‌تواند مفید بودن خود را تصور نماید خود ثمربخش به حال او می‌باشد و او را از ضعف‌های افسردگی و یا اینکه از شدت فقر به دردی و یا اعمال خلاف عرف و اجتماع و قانون شکنی دست‌زد و اینکه با آن کار و تلاش بتواند نیازمندی‌های خویش را برطرف نماید خود را محتاج کسی نبیند و غرور خود را نمایش دهد بنابراین او چه از اعمال خود راضی و چه ناراضی باشد بنابراین می‌تواند خویش را ثمربخش یابد و از بیهودگی افکار و رفتار مصون باشد. حال اگر که از وضعیت خود ناراضی باشد او گونه‌ای نیاز به پیشرفت و ترقی و تلاش و کوشش و زنده نگه داشتن احساس رو به جلو او را از ناشادکامی دور می‌گرداند و خویش را در مسیر درآینده شادکام به امید به رسیدن به هدف خود می‌بیند که در این حالت هر چند که ممکن است شادکام نباشد اما

ناشادکام نیز نخواهد بود مگر تحت شرایط دیگر و عوامل دگر، او ناشادکام گردد و از زندگی بهره ای نبرد که در هر شادکامی فاکتورهای زیادی دخیل می‌باشد و در هر ناشادکامی چنین است. پس امر شادکامی از یک حادثه نیست بلکه از جمیع حوادث خوشایند می‌باشد و بالعکس. . . . بمانند زمانی که در یک مراسم جشن به شادی می‌پردازیم در حالی که از اندرون ناشادکام هستیم و این تناقض از همان ناشادکام واقعی ما و بهره نبردن از شادکامی مفید و ثمربخش در روند زندگی ما می‌باشد .

تصورات از تجارب

در عرصه زندگانی و بالا و پایین بودن روحیات و مسیرهای شادکامی هر شخصی او می‌تواند تجارب خود را برای بهتر گشتن موقعیت زندگانی و شادکامی بعدی بکار بندد و یا می‌تواند آن را نه تجربه بلکه شکست تلقی نماید و تمامی درهای امید را سد نماید. زمانی که اسباب و وسایل امری مهیا نمی‌باشد و نتوان فعلی را به دلخواه و یا به هیچ وجه به انجام رسانید دیگر ناکامی و شکست به سراغ شخص می‌آید امری که شخص می‌تواند آن را انجام دهد اما بواسطه نبودن ابزار دسترسی به آن نمی‌تواند حتی بدان اندیشه نماید. موقعیت زمانی و مکانی تعیین کننده ای بس مهم که نمی‌توان از آن غفلت نمود اما در کنار زمان و مکان موقعیت زندگانی شخص و اینکه دیگران به چه اندازه او را مدد و یاری گر هستند. آیا در صدد همدلی و همیاری او برمی‌آیند و یا اینکه همگی امورات در راستای عقب گرد او گام می‌گذارند و شکست او را دوچندان نمایان می‌سازند که ناکامی بس شدیدتری بسراغ شخص خواهد آمد. ((دنیای بردگان، دنیای بس تلخی است که همچنان در تمام زمان ها و مکان ها به اشکال گوناگون خود را بروز می‌دهد .)). زمانی

که شخصی خود را تنومند می یابد و از لحاظ روحی محکم و استوار، او ریشه خویش را به مانند درخت تنومندی در زمین قرار داده و شاخه های خود را به آسمان کشیده و شاخه ها نشان او گشته اند در حالی که ریشه و ذات خود را در زیر زمین پنهان نگاه داشته که نشان عظمت روح و روان و یا فروتنی او می باشد که نمی خواهد با نمایش عظمت خود دیگران را ناامید گرداند. متأسفانه در زندگانی روزانه اگر که مسیر را کج رویم و در این مسیر کج نیز کسانی در جبهه مواضع ما خنجر از پشت زنند و از پشت به مواضع در حال شکست ما یورش برند شکست قطعی می شود. گاه در ناامیدی سخنی تلخ شخص را به نابودی و گاه در همان شرایط سخنی شیرین و حاکی از امید شخص را نجات می دهد. پس ادعای فروتنی و عظمت داشتن را با زنده نگه داشتن امید در خود و دیگران می توان بروز داد. کوتاه سخن آنکه نباید در هیچ موقعیتی که به شکست منجر می گردد از تأثیر منفی و مثبت اطرافیان غافل بوده بلکه باید بتوان خویش را سازمان دهی دوباره و در مواضع شکست بهتر آن است که آن را تجربه و پنجره ای بسوی بهتر گشتن و پیروزمندتر شدن نگریست تا امید و شادکامی ما دچار خدشه نگردد و این هر چند شاید درمان نباشد اما مسکنی است که می توان با آن ادامه داد.

بازیابی

در طی فرایند اندیشیدن و انجام اعمال و رفتار و تصمیم ها، ما دچار پیروزی هایی که حاصل آن شادکامی و شکست هایی که حاصل آن تجربه بیشتر و در موارد بیشماری دلیل ناراحتی ها و یأس و ناامیدی هایی می گردد ما تصمیمات خود را به گونه ای مستمر مورد بازبینی قرار می دهیم و در این راستا به گونه ای خود را بازبینی و بازیابی می کنیم که بتوانیم برای تصمیمات

واندیشه ای جدید که حاصل زمان و مکان و محیط و ابزار دستیابی و در دسترس ماست اقدام به اندیشه و اقدام به انجام اعمالی می کنیم که از شکست های گذشته برای پیروزی هایی در آینده برنامه ریزی نماییم. حال اگر که هر کدام از موارد دچار اشکال گردند و تصمیمات ما را تحت شعاع خود قرار دهد بنابراین این فقط یأس و ناامیدی و بدور از اندیشه ای برای آینده می باشد که به سراغ ما می آید و حال اگر موارد بسیاری برای تلاش بیشتر در دسترس باشد و یا خود بتوان در آن موارد قدمی روبه جلو برداشت و صرفاً به جبر اعتقاد نداشت بنابراین با اراده ای پولادین به مبارزه برای زندگی و شادکامی ادامه می دهیم. پس راه چاره همانا روحیه ای مبارزه گر و مصمم به نیک پنداشتن خود و نیک پنداشتن مسیر آینده و تلاش برای هدف نیکی که از برای خود که همانا شادکامی و آرامش و زندگی حاصل زحمات خویش است دل بسته ایم پس در چنین فضایی مدام خود را در بازسازی و بازبایی از برای آینده ای نیک که حاصل برداشت های مطابق تجارب و شکست و پیروزی و شادی و ناخرسندی و اعتقادات و ابزار و وسایل استرس زا در مورد ما می باشد که چنین پنداشتی را بر ما غالب می گرداند و ما را اسپر در خود نگاه داشته که پیروزی و شادکامی خویش را در آن ببینیم .

مسئولیت

در طول زندگی خود مدام در تنگناهایی قرار می گیریم که در این روند به گونه ای مستمر در پیروزی و شکست هایی به گونه ای شادمانه و یا اندوهگینانه خود را می یابیم در این راستا به اشکال مختلف خود را مورد بازبینی قرار می دهیم و در این پروسه بازبینی و بررسی خود بسته به شخصیت و تجارب و روحیه و اخلاق و منش و جهت گیری های ذهنی خود به گونه ای یا

دیگران را مسئول شکست هایمان می دانیم و یا اینکه خود را سرزنش می کنیم. اگر که دیگران را مورد سرزنش قراردهیم این یعنی اینکه ما خود را از اشتباه مصون می دانیم و گناه شکست را به دیگری واگذار می کنیم و حال به گونه ای روحیه و اخلاق و شخصیت خود را از سرزنش مصون نگاه می داریم. و این خود به گونه ای با حال خویش و تجدید قوا نمودن و اینکه خود را همچنان لایق تلاش و فعالیت نمودن و دانستن مفید است و حال اگر خود را سرزنش نماییم دو گونه می باشد، یا اینکه خود را لایق آن پیروزی نمی دانیم و حس اعتماد به نفس و عزت نفس ما دچار خدشه می گردد و به شکستی همه جانبه منجر می گردد و یا اینکه آن را به تجربه ای می یابیم که راه پیروزی را هر چه بیشتر هموار نماید. اما این خود نیز بستگی به در دسترس بودن ابزار و آلات پیروزمندی دارد. بدون امکانات مقابله و بدون امکاناتی که بتوان خود را بازیابی نمود تا بتوان دوباره به گونه ای مؤثر و توانا تر از قبل وارد صحنه مبارزه زندگانی گشت، نمی توان انتظار شکست پلّی برای پیروزی داشت. این برای کسانی است که با هر شکست وسایل و امکانات برای مقابله های بعدی را در اختیار دارند و حال با هر شکست هم بر تجارب خویش می افزایند و اما کسان دگر که با هر شکست تمام امکانات خود را از دست می دهند دوره بیشتر ندارند یا اینکه دیگران را مسئول بدانند و یا اینکه خویش را مسئول ببینند و در این صورت هم امکانات مقابله را در اختیار ندارند و هم خود را لایق و بی کفایت پنداشت می کنند که در این صورت فاجعه زندگی رقم خواهد خورد. پس نمی توان همیشه به شکست ها به دیده تجربه نگریست بلکه شکست برای کسی تجربه می گردد که امکانات مقابله را همچنان در اختیار دارد و برای کسی که امکانات را در اختیار ندارد باید که در مرحله ای شکست را پذیرا شد. حال با پذیرفتن شکست دو گونه

رفتار و افکار بروزمی یابد؛ یا اینکه شخص در آن مکان و زمان واقع گشته، قدرت ترک آنجا را ندارد و یا اینکه امکانات تغییر دادن مکان را ندارد حال می‌توان بیان داشت که چنین شخصی دو راه بیشتر ندارد یا اینکه در آن مکان بماند و مدام براندوه‌گینی خویش بیفزاید تا جایی که دست به اعمال خود ویرانگری و رفتن به سمت نیروهای تاناتوس (غریزه مرگ دردیدگاه فروید) برود و یا اینکه از آن محل خود را به مکانی دیگر انتقال دهد که در هرانتهالی بسی امکانات جدید بوجود می‌آید و دریچه‌هایی از برای ادامه مسیر و امیدی برای دست یابی به شادکامی همچنان خودنمایی می‌کند و شخص را وامی‌دارد که با امکانات جدید به مبارزه برای دست یابی به شادکامی گام گذارد و این چنین او از نابودی کامل خویش مصون می‌ماند.

مقابله نمودن با مشکلات

چنان چه عالمان در حوزه علوم انسانی و بالخصوص روانشناسی که با روح و روان انسانها سروکار دارند عنوان داشته‌اند، خشم گونه‌ای پالایش می‌باشد و یا بعضی در تحقیقات دیگر این را بیان نموده‌اند و با فعالیت‌های علمی خشم را در بروز خشم بیشتر دخیل دانسته‌اند. حال مقصود ما دخول در چنین بحث‌هایی نیست و این بحث خشم خود به شیوه‌های مختلف و توسط بزرگان علمی مورد بررسی و کنکاش بوده است اما یک سؤال بوجود می‌آید که آیا با خشم، مشکلات رفع و رجوع می‌گردد؟ آیا با خشم انسان به اهداف خود دست می‌یابد؟ مگر نه این است که ممکن است در هر خشمی به هر عنوان و شیوه بروز آن از جایی دیگر نشأت گرفته و صرفاً انتقال به موقعیت بحرانی و روحی جدید می‌باشد که چنین آتش آن زبانه می‌کشد. مگر نه این است که در هر خشمی هدف نه تخلیه بلکه رسیدن به مقصودی است که ممکن است دفاع شخصی

درمقابل تهدیدهای خارج از شخص و در محیط اطراف شخص چه بیانی و چه فیزیکی و چه روحی و روانی باشد. در سابقه شخصی، با خشم نیروی خود را بیرون می برد. خشم به نظر من چون گونه‌ای مبارزه جویی و مبارزه طلبی است یکی از شیوه‌هایی است که برای بقا و زندگی و شادکامی مؤثر است و بدون آن شخص نمی‌تواند در شرایط بحرانی که هیچ‌گونه جای سخنی باقی نیست شخص باخشم به اهدافی دست می‌یابد (یا باید خشم ورزید و دفاع نمود و یا باید ترسید و فرار کرد که شیوه فرار درمقابل مشکلات زندگی خود باعث بسی مشکلات بعدی است و مبارزه و جنگیدن با مشکلات خود مبنای بسی پیروزی‌های بعدی می‌گردد ولی باید گفت در موارد خاص که هیچ راه‌چاره نباشد و مشکل از قدرت ما خارج است باید که از خطر جست و فرار نمود. (خشم نقطه مقابل افسردگی است که در افسردگی شخص زندگی را از زاویه نابودی می‌نگرد و از مبارزه دست برمی‌دارد اما در خشم شخص مبارزه را به شیوه‌ای حتی شاید اشتباه پی‌می‌گیرد و این همان است که او در جاده زندگی و شادکامی است حال شادی دوباره گفت که او مسیر را درست می‌رود اما وسیله رسیدن شاید اشتباه باشد و این نیز تحت عوامل و فاکتورهایی توسط عالمان علمی قابل بررسی می‌باشد.

خطر کردن

بحران زندگی مدام بوجود می‌آید و تنش‌های پیرامونی، انسان را در یک تنگنای تصمیم‌گیری سوق می‌دهد و گاهی شخص حالتی تکانشی را به نمایش می‌گذارد که این خود از حد و اندازه ظرفیت انسان برای کنترل تنش‌ها می‌باشد. حال اگر تنش‌ها فراتر از کنترل شخص گردند و او وضعیت و شادکامی و زندگانی را در خطر ببیند باید قدرت ریسک داشته باشد و برای خویش بتواند

تصمیم گیرد که آیا بماند و به تدریج نابود گردد یا اینکه بدلیل قدرت توانستن ادامه دهد؛ از مکانی وزمانی دیگر از نو بنیان خویش را پایه ریزد و به مبارزه زندگی ادامه دهد اگر که نیروهای زندگانی و شادکامی در وجود او باشند او ادامه خواهد داد و اگر نیروهای مرگ غالب گردند او تنگنای خویش را می پذیرد و همان است که در گفتگوی محاوره ای به حکمت خدا تعبیر می گردد که معنایی ندارد جز همان تسلیم در برابر مشکلات و پذیرش آن، درحالی که تسلیم و پذیرش نقطه آخر است و نباید تا زمانی که چاره ای و راهی وجود دارد و دری باز است از مبارزه دست برداشت. روحیه خلاقیت و تسلیم ناپذیری بسان امری که همیشه می تواند کارسازافتد می تواند مؤثر و قدرتمند، شخص رانجات بخش باشد. حال اگر بحران جنبه اجتماعی و کل جامعه ای را فراگیرد، چند حالت وجود دارد که آیا کل جامعه در مقابل این بحران متحد است و یا نبودن سیستم متمرکز و یکپارچه ای به تفرقه منجر گشته و توده مردم در نزاع فی مابین خویش گرفتار آمده اند و هر کدام بنا بر حق بودن خویش دیگری را باطل اعلام می کند و این چنین بحران عمیق ترمی گردد و راه چاره نابودی یکی از طرفین و یا اینکه گروهی صحنه را با خاطر لجاجت به نابودی از جانب دیگری ترک گوید و این چنین بحران نقل مکان بوجود می آید. اما این کل ماجرا نیست عده ای از این وضعیت بوجود آمده سؤاستفاده می نمایند که مقاصد شوم خویش را در لوای چنین بحرانی در پشت چهره خوبی به پیش برند کسانی که خود مسببان چنین وضعند حال بدون ارائه راه کار فقط متهم کردن راعنوان می کنند و دنبال مقصر و گناه کار حادثه بحرانی می گردند آن هم در مسیری کج و بیراهه و این بحران خود از دشمنی کسانی با اندیشه خویش و همدلی عده ای با دشمنان آنان، چنین خشم آنان را موجب گشته و این چنین می خواهند انتقام گیرند غافل

ازاینکه آنان خیانت کاران به اخلاقیات و انسانیت هستند. حال اگر به آرایش در صحنه اجتماع بنگریم کسانی که در تحریف هایی از یک امر مقدس گرفتارند آنان لجاجت بیشتر و راه کار کمتر و انجام افعال بر طبق اوهام و خیالات و از قبل دشمن فرض نمودن دیگران به دلیل دشمنی اندیشه ای را مبنا قرار داده اند و دلایل آنان خالی از انسانیت و اخلاقیات است چون هیچ توجیهی از برای اعمال شنیع خویش با الفاظ اخلاقی و انسانی ندارند، دست به دامان تقدس (از نوع تحریف آن) می شوند و از آنجا سخنانی را نقل می نمایند که این فقط مصرفی از برای ذهن های آلوده و مسموم به افکار تقدس گرایانه دارد و انسانیت و اخلاقیات، فقط همه چیز را طبق اصولی از برای خویش تعریف کرده، می نگرند و این تناقض و تعارض و بحران ها و تنش ها و خصومت ها و کشمکش ها ادامه خواهد داشت مگر اینکه جداسازی تقدس گرایانه و ریشه ای از برای مقاصد انسانی و اخلاقی صورت گیرد و تقدس گرایان (تحریف کنندگان) از صحنه رأس هرم اجتماعی به پایین کشانده گردند و جداسازی عقیده ای در کنار جداسازی باورهای دیرین مردمان را با صلح و صفا در کنار هم گنجانند و این راهی بس طولانی می باشد که در نهایت برای شادکامی افراد اجتماع چاره ای جز پیمودن این مسیر نیست در مرحله ای از زندگی مجبور می گردیم تصمیمات سخت و دشواری را اتخاذ کنیم که تمام مسیر زندگی را تغییر می نماید تصمیمات سخت متعلق به انسانهایی دارای اراده ای محکم و راستین می باشد که برای شادکامی و رسیدن به نقطه آمال خویش تمام زندگی خود را در یک قمار ریسک می نمایند و چنین به مانند گم گشته ای در پی امیال شادکامی خویش اند. این تصمیمات را باید از گوشه ای دیگر نیز نگریست و به گذشته فکری و ایدئولوژیک آنان نگاهی انداخت و ساختار ژنتیک آنان که آیا آنان در نوع هورمون ها و

ژن هایشان چگونه شکل یافته اند و محیط تجارب آنان از چه گونه می‌باشد همگی موارد دست در دست هم به گونه‌ای مشخص رامحکم ویا سست می گرداند که در کتابهای متعددی علمای علم به آن پرداخته اند. حال بحث در تصمیم سرنوشت ساز است که اندیشه ای انعطاف پذیر می‌خواهد، بدون سخت گیری درمواضع وکسانی از جنس تغییرخواهی وخواهان اصلاح هرچه بیشتر در زندگی فردی واجتماعی که شخص وجامعه رابتوان درمسیر تحول قرار داد. اما مواضع سخت گیرانه به مانند پتکی برسر تمام اندیشه های انعطافی فرودمی آید وشخص رابه عقب گرد می کشاند واین چنین او را به رکودوجامعه را به عقب افتادگی وعقب گردمی کشاند ولی گذشتن از گذشته وحال ورسیدن به آینده ای شادکام متضمن انعطافی درمواضع وجرات خطر کردن می‌باشدکه این چنین سیری خودخواهانه انسانهایی سخت مقام دراندیشه ودرنظرگاه اصلاح طلبانه وتغییرخواهانه که غالب براندیشه رکود و سنتی است واین چنین شادکامی درانتظار می‌باشد .

متفاوت بودن

اشتراک دیدگاه ها همیشه مفیدوسودمند نیست اینکه ما مخالفی نداشته باشیم وخود رابرحق پنداریم چه در زندگی شخصی وچه درزندگی اجتماعی وبه گونه‌ای کلی خویش را ازراه کج مصون بدانیم گویی راه اصلاح خویش رابسته ایم این چنین دیدگاهی ازدیدگاه من بهترینم ومن عاری ازخطا واشتباه هستم ناشی می گردد و اینکه دیگران همیشه اشتباه می کنند واین ما هستیم که بواسطه عواملی راه کج را ازصواب تشخیص می دهیم که در زندگی شخصی باعث خشونت بیشتر ورفتار غرورآمیز ومدام درتوهین به دیگران به سر می بریم. این گویی که ما هیچ

وقعی به نظرات دیگر نمی‌نهییم و در صورت مخالفت هر چند جزیی با خود تمام بندهای ادب را پاره و در پی اثبات حقیقت خویش به گونه‌ای خشونت آمیز پاسخ می‌گوییم گویی همیشه حق با ماست هر چند که شاید خود نیز بر باطل بودن خویش واقف باشیم اما بواسطه همین غرور کاذب از پذیرفتن آن سرباز می‌زنیم. و اما در زندگی شخصی باعث گسستن بندهای ارتباط و دوری انسانها از هم می‌گردد و اشخاص خود را در انزوای خویش حبس می‌نمایند و ارتباطات کم‌رنگ می‌گردد تا جایی که فقط در این انزوا، خود قرار داریم. اما در محیط اجتماعی این باعث صدمات جبران ناپذیری به نهادهای اجتماعی به مانند خانواده می‌زند و دلیل سست شدن ارتباط ها و پاشیدن بنیان ارتباطی در خانواده و نابودی خانواده ها می‌باشد. و حال در مبحث اجتماعی نیز چنین رفتاری خود باعث پرخاش گروهی و اعمال خلاف عرف و فرهنگ و آداب و اخلاق و انسانیت می‌گردد که در تمام موارد بدون در نظر گرفتن مباحث عقلی صرفاً با جهالت و تعصب رفتاری نماییم. اما اگر که نظرات دیگر را پذیرا باشیم و خود را به پذیرفتن و حداقل فهم و گوش دادن به نظرات مخالف عادت دهیم می‌توانیم نقاط ضعف را بشناسیم و در راه رفع نکات ضعف گام برداریم و مدام خویش را بروز گردانیم و این چنین از نابودی اجتماعات انسانی و گسستن پیوندهای جمعی جلوگیری نماییم و حال این بسی به تلاش شخصی و کاشتن بذر اخلاق و انسانیت بدور از جهالت و نادانی و تعصب در صحنه اجتماع، نیازمند می‌باشد.

سوء استفاده

در مقابل هر نقطه ای از سفیدی و اعتماد مطلق داشتن و یا درصدی از اعتماد به دیگران در روابط، نقطه سیاهی و یا درصدی از عدم اعتماد وجود دارد که باعث نوعی تفکر و خوداندیشی بسان

اصلاح و تصمیم گیری جامع تر و کاملتر می گردد حال در این رویداد تصمیم گیری، احساسات و تجارب نیز با افزودن خویش به تفکر آن را در سیر و جهت درستی هدایت می نمایند و اگر که تصمیم گیری بسان معقول باشد اما خلاف تجارب گذشته بنیان گردد از آن پرهیز می نماییم و چنین می گردد که ضد چیزی بودن خود نقطه دشمنی نیست بلکه نقطه ای است که می توان از آن بهره جست و از آن در روند امور و روابط استفاده و بهره برد. به عنوان ماندی از آن، شخصی روزی با قسم دادن و التماس و اینکه اگر به من اعتماد گردد و درخواست خودش انجام گیرد او رفتاری معقول بروز خواهد داد اما خلاف این ثابت گردید و این نه از مشکل روابط حاکی از اعتماد بلکه از روابط بر پایه سؤاستفاده بوده است پس اعتماد داشتن به دیگران نشان ضعف نیست بلکه نشان مثبت اندیشی و احترام به روابط می باشد و حال اعتماد را شکستن، نه نشان پیروزی و زرنگی بلکه نشان انحطاط اخلاقی و پست بودن تفکرات اوست که او را به عدم احترام به دیگران سوق می دهد در این راستا باید تا می توان خویش را از حیطة سؤاستفاده بر حذر داریم و از اعتماد دیگران بسان احترام به خویش پذیرا گردیم و آن را با دیدی باز مورد احترام متقابل قرار دهیم و چنین روابطی که بر پایه احترام به اعتماد می باشد، روابطی است که صمیمیت در آن ریشه می دواند و بسادگی با بادی آن روابط نمی لغزد زیرا که بنیان خود را بر پایگاه درستی بنا نهاده است و این روابط خود نشان درستی و مقبولیت و رضایت و خشنودی از زندگی و شادکامی از برای همگان می باشد.

تفسیر اعمال خویش

هرکسی از هرامری که واقع می‌گردد تفسیر خویش را ارائه می‌کند و در این ادراکات ممکن است راه صواب و یا اینکه راه خطا را بپیماید. اما به این که چه فاکتورهایی دلیل چنین راه خطا یا صوابی است اگر که به نتیجه بیان‌دیشیم خود باعث ادراکاتی می‌گردد که چنین تفسیری که همگان انجام می‌دهند به چه تغییراتی در زندگی و شادکامی و ناراحتی می‌انجامد. اگر که ما عمل بعضی کسان را در جهت سود و منافع خود ببینیم تفاوت دارد با مواردی که به راه کج و دشمنی با خویش تعبیر نماییم. اما اینکه ما این چنین ادراکاتی را به تجارب خویش بیفزاییم و به گونه‌ای کمال یافته در آینده بتوانیم از آن سودمند گردیم که این چنین، صرفاً بعضی کسان هستند که نمی‌توان فقط همگانی را با آن بکار برد زیرا که همیشه موقعیت‌هایی مشابه در گذشته اتفاق افتاده ولی فقط بعضی از کسان از آن بهره برده اند و همیشه چنین خطایی در روابط اجتماعی و شخصی مدام تکرار می‌گردد. در پذیرفتن خطا و اینکه بتوانیم نتیجه آن را پذیرا گردیم خود گونه‌ای استفاده از خردگرایی می‌باشد که در نزد همگان است اما این همگان متأسفانه چنین استفاده‌ای از آن نمی‌برند و بالعکس شاید که خلاف این ثابت گردد و صرفاً با احساسات خود چنین تصمیماتی خطا یا صوابی بگیرند. پس شادمانی همیشه قابل دست یافتن است حال نتیجه اعمال ممکن است چه در شخص و چه در اجتماع خلاف این را ثابت گرداند که استفاده از خردگرایی خود راهی در مقابل استفاده از تصمیمات هیجانی و لحظه‌ای است و مسیر شادکامی زندگی را هموار می‌نماید.

تصوراتی نادرست

چنین آمده است کہ اگر خری درآینہ نگاہ نمود نباید انتظار داشتہ باشد کہ صورت فرشتہ درآن ظاہر گردد. این جملہ از این ناشی می گردد کہ ما خود را در تصوراتی نادرست یابیم و از بیش مثبت اندیشی نسبت بہ خود، بہ خودشیفتگی و یا غرور کاذبی بہ ہر دلیل گرفتار باشیم اما این می تواند از تجارب شکست و یا ضعف درونی و یا ترس از حقارت کہ باعث غرور ما می گردد؛ ناشی شود. اما دلیل ہرچہ باشد چنین تصوراتی کہ ما خویش را در تخیلات برتر مآبانہ بیابیم ناشی از شکست در روابط مثبت سالم و متعادل می باشد. اما آیا می توان با چنین اشخاصی بطن دوستی را گذاشت متأسفانہ جواب منفی است. اینان بہ دیگران بہ دیدہ ضعف می نگرند و از دیگران انتظارات بہ مناسب زمان و مکان دارند و خودہیچ گاہ در پی برآوردن انتظارات دیگران بر نمی آیند و در روابط شخصی نیز در پی سخیف نمودن و تمسخر اطرافیان می باشند. اگر کسی با آنان ارتباط دارد باید انتظار رفتار حاکی از تمسخر و بی احترامی بہ خویش را داشتہ باشد و تا زمانی کہ در صدد رفع مشکلات آنان است مورد احترام می باشد و این صفت دیگران است کہ منفعت طلب می باشند و خویش را در ہر زمینہ ای برتر می پندارند اما اینان از بی ارزش شمردن دیگران ہیچگاہ کوتاہی نمی کنند اما خود نیز اگر با رفتاری حاکی از مخالفت روبرو گردند ہیچگونہ رفتاری حاکی از تعادل را پیشہ نمی سازند بلکہ با دشمنی قابل وصف در پی نابودی تمام روابط گام می گذارند. این را از بطن انتظارات باید جست کہ انتظاران اگر اقتصادی و یا فرهنگی و یا اجتماعی و یا ہرگونہ دیگر باشد باید بتوان آن را یافت کہ آن نقطہ ضعفشان، در آن است و در جہت رفع ضعف شما را طالب اند کہ اگر ضعف و حقارتشان مرتفع گردد دیگر طرف مقابل بہ

مانند مهره ای سوخته به کناری می نهند و روابط خود را به یکباره به چنان سردی می کشانند که قابل وصف نیست. اینان همان هایی هستند که از آنها به ماکیاولی نیز یاد می گردد اما اینان هیچگاه در قالبی خشک گرفتار نمی آیند بلکه با هنر انتظارات خویش مدام در پی انتظارات خود گرفتارند تا در پی تحکیم دوستی باشند پس اینان را لایق دوستی نپندارید .

نمایش اقتدار

توهین کردن، نمایش اقتدار افراد ضعیف است. کسانی که در زندگی و در روابط شخصی خود به هر دلیل دچار خشم می گردند سعی در سخیف شمردن طرف مقابل دارند دلایل متعددی می تواند داشته باشد که همین نمایش اقتدار به خوبی آن را بیان می دارد. حال چرا اقتدار برای اینان این اندازه مهم می نماید که خود را در روابط غیر انسانی بیابند و از در توصیفی چنین ناروا در آیند. آیا جز این است که تمام راههای گفتگو سد گشته است، آیا جز این است که شخص خود را در موقعیت برتری می پندارد، آیا جز این است که تصور درجه پایین تر از خویش برای دیگران دارد؛ پاسخ هر چه باشد می توان اینگونه افراد را خالی از روابط سالم دانست که این روابط سالم در اساس خود احترام به دیگران در آن نهفته می باشد و این احترام جز با تفکرات مثبت در مورد دیگران جنبه عملی به خویش نمی گیرد، اگر که تفکرات منفی داشته باشیم در این مورد نمی توان فعل مثبت را متصور بود و حال اگر تفکرات مثبت را بپذیریم نمی توان جنبه منفی در اعمال و کردار را جويا گشت. در هر حالتی پذیرفتن اینکه باید احترام در روابط جهتی از کردار و اعمال و تفکرات باشد باید بدان اندیشید. کسانی که دچار بدبینی هستند و بدون دلیل خاصی صرفاً از جهت اندیشه منفی گرایی و ناامیدی و استیصال با دیگران برخورد می نمایند و کسانی که

در روابط دنبال منافع شخصی می باشند، کسانی که شخصیت های ماکیاولی دارند، کسانی که حس برتریینی دارند، کسانی که درتوهامات خویش از خود بتی دست نیافتنی ساخته اند و کسانی که همیشه شخصیت حق به جانبی دارند؛ اینان خود را درمقامی می یابند که می توان به دلیل برتر بودن خود و بطلان عقاید و رفتار و کردار دیگران باید بدان ها توهین نمود. توصیه من به عنوان کسی که در زمینه روابط انسانی کار و مطالعه داشته چنین است که اگر بدون دلیل، کسانی از سر لذت و تمسخر دست به تحقیر و توهین دیگران می زنند از آنها باید دوری جست. حال اگر دلیل خاصی از جمله اشتباه خود ما و یا از سرناچاری دیگری به ما توهین نمود مسئله کمی متفاوت خواهد بود، دراین صورت باید حکم رابطه را دانست آیا ما انتظار دوستی داشته ایم و یا اینکه درچنین رابطه ای اصلاً ارتباطی دوستانه وجود ندارد. اگرکه انتظار دوستی از جانب چنین رابطه ای داریم این رابطه نشان از دوستی نیست چون دوستی درمقام احترام می باشد که می توان واژه ای ارتباطی به مانند دوستی و یا در روابط زوجین عاطفه راستین را نامید. حال در هر رابطه باید واژه ارتباط معنی گشته که چگونه رابطه ای داریم و انتظارات معقول داشته و سپس باید خود رفتار و کردار مثبت داشته باشیم و درنهایت احترام است که احترام را به ما ارزانی می دارد .

حرمت گذشته

((چقدر خوبه! بعضی از آدم ها بدانند که اگر چیزی را به رویشان نمی آوریم از سادگیمان نیست بلکه حرمت روزهایی را نگه می داریم که آنها یادشان رفته است)). دراین جمله که بسی مایه

اندیشیدن می‌باشد هرکسی در زندگی و روابط شخصی خویش دچار مشکلاتی گشته و دیگران از سر هر چیزی به او تاخته اند و در موقعیت برتری بادیگری رفتار نموده اند اما آنها غافل از این بوده اند که سکوت ما نه به دلیل ندانستن و نفهمیدن و درک ناقص و سادگی بودن نیست؛ بلکه هیچ کدام از اینها نمی‌تواند دلیل سکوت ما در مقابل حملات از جانب دوست و همراه قدیمی و دشمن گونه فعلی نمی‌باشد. در هر رابطه ای واقعی چیزی نهفته می‌گردد که در اعماق وجودت رخنه می‌نماید و در این اعماق نمی‌توان آن را کنار نهاد. نفرت و دشمنی هم از شخصی مقابل نمی‌تواند نمود بیرونی داشته باشد زیرا که همین نفرت و دشمنی هم زیباست چون دلیل آن صرفاً مهر و محبت است ولی در لباسی مبدل خود را بروز می‌دهد. در چنین مواقعی سکوت بهترین کار است و خلوتی با خویش و مرور گذشته که تجربه شیرینی‌هایی که در رابطه گذرانده ای، آیا ارزش سکوت را دارد؟ آیا این شخص که چنین گستاخانه می‌تازد همان کسی است که تو برای او حاضری از بذل وجود مایه بگذاری و او این را درک نمی‌نماید؟ به نظر من چنین اشخاصی همان کسانی هستند که می‌توان به آنان اعتماد نمود آنان که با سکوت معنادار خویش بسی ناگفته‌ها را به روشی بیان می‌دارند که مجال رسیدن به آن مهیا نیست. اما آنان که از سر موضع قدرت و خشم و نفرت هستند غافل از این موضوع می‌باشند که خشم و نفرت آنان از خودشان است که ارزش چنین کسی را دیر درک نموده اند و بنابراین بجای سرزنش خویش که مایه سخیف شمردن و افسردگی می‌گردد؛ راهی یافته اند که با آن از ناراحتی خود بگریزند و آن خشم و نفرت به طرف مقابل که او به دلیل احترام و دوست داشتن خودشان نمی‌خواهد، حرمت‌ها شکسته گردد و چون دیگری را در موضع سکوت می‌بینند در خودشان غروری کاذب ایجاد

می گردد که این آنها هستند که در موضع قدرت می باشند و این خود باعث آزار رساندن دیگران می شود غافل از اینکه این خودشان هستند که در موضع ضعف، مدام از خطرات گذشته برای سرکوب دوست داشتیشان در حال حاضر استفاده می کنند همان جمله که فروید بیان داشته است ((عشق در دامان کینه متولد میگردد.)).

بینش اندرونی

همه در طول زندگی با این جمله برخورد نموده ایم که به درون خویش بنگر و نگاره گر آن باش و از آن مدد بگیر و این همانا راهی است که دیگرانی، پیش روی ما قرار می دهند که بواسطه آن بتوانیم مشکلات خویش را اصلاح و چاره ای جوییم. حال معنای آن چه می تواند باشد آیا جز این است که اندرون حاصل تجارب گذشته می باشد؟ آیا جز این است که این تجارب حاصل محیط و فضای روانی و زمانی مخصوص خود بوده و حال در محیط و فضای دیگر روحی و روانی و شرایط و موقعیت دیگر با کوله باری از اندیشه های بیشتر و پخته تر، دیگر رجوع به گذشته چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا می توان همان فعلی را که در گذشته و یا شرایط زندگی دیگران در حال انجام است ما نیز چنین کنیم این از ممکنات است و یا محالات؟ این و سؤالهای متعدد دیگر راه چاره را در چه می جوید که چنین همگان درباره اندرون شخص چنین اصراری می ورزند. در پاسخ به همه چنین موارد می توان به خود شخص رجوع کرد و تواناییها و ظرفیت های کمی و کاستی های خویش را بشناسیم و بدان به دیده هر آنچه هستیم پذیرشی قابل قبول از خویشتن دست یابیم و در این راستا از خود دیدی واقع بینانه ارائه نماییم؛ آری، توانایی و ظرفیت دو گونه است گونه ای که خود می توانیم بدان دست یابیم و گونه ای که با کمک دیگران می توان بدان

دست یازیدواز گونه اول وسعت بیشتری دارد. حال ظرفیت و توانایی ما شامل هردو مورد توانایی می‌باشد و اما، در هر شخصی مورد اول ممکن است باموانعی برخورد کند و مورد دوم بمانند حامی و حمایت کننده موجود نباشد و در بعضی هردو مورد موجود باشد و در بعضی فقط مورد دوم باشد و مورد اول یعنی توانایی خود موجود نباشد. بهر حال مقصود اندرون بود که بدان بازگردیم در چنین فضایی که ما را به آن رجوع می دهند خود معنای اندرون را نمی دانند. پیشنهاد من چنین است که اگر کسی به شما گفت که به اندرون رجوع کنید به او بگویید که آنجا حاوی چه مطالبی است و چه کمکی می‌تواند داشته باشد؟ اندرون حاوی گذشته است؛ اندرون حاوی مطالبی و خاطراتی است که ما را آگاهتر نموده و حاصل شادی ها و ناراحتی های مسیر زندگی است که باعث می گردد شخصیت و شمایل فکری و عقیدتی و ظاهری و سبک سخن و اندیشه تحت تأثیر آن قرار گیرد و بنابراین رجوع به گذشته برای امری که مربوط به حال و آینده است فقط اتلاف وقت می‌باشد و نه تنها کمکی نمی‌تواند ارائه نماید بلکه در مواردی امکان دارد ما را به تصمیمی غیر عقلایی و از سر احساس رجوع دهد. بنابراین باز پیشنهاد این است که به حال و آینده بنگرید. اکنون را بنگری و برای آینده برنامه ریزی نمایید. چون اکنون رافدای دیروز نمودن، آینده را نیز به نابدی می کشاند و دیگر نمی‌توان آینده ای را متصور بود. اکنون حاصل تمام ظرفیت های ما و تواناییها و کاستی ها و موانع ماست بنابراین باشناخت هر چه بیشتر آن می‌توانیم راه و مسیری را برای آینده ترسیم نماییم که ظرفیتها و تواناییهای بالقوه خود در آن آینده در حال رسیدن به بالفعل تبدیل شده باشد. پس باید چنین واژه ای مدام تکرار گردد ((پیش بسوی آینده، تقویت ظرفیتها و تواناییها و حل مشکلات و کاستی ها در زمان حال و اکنون)).

لجاجت

در روابط اجتماعی و مراودات بنیادین مابین انسانها ویا گروهی و به لحاظ جمعی بودن ازهرسرخ و مرام و مسلکی به کسانی برخوردارمی نماییم که درحصارتنگ افکاری گریبانندکه به هیچ روی و باهر براهینی قابل قبول و پذیرفتنی قادر به ترک حصار کوتاه نظری نمی باشند و مدام به همان ساز مخالف سوار هستند. افکاری که دلیل دشمنی و خصومت و درموارد تفریط آن باعث افسردگی و حتی خودکشی شخص می گردد. چنین کسان از روابط دراجتماع دنبال منافع خویش هستند و غیر این را شایسته و مفید نمی دانند و ازخوب بودن بسان منفعت بردن خویش بسی تعریفات یک جانبه ای دارند. اینان به حال دیگران بسی مایه تباہی روابط و حتی اجتماع و در نهایت باعث نابودی تمام اندیشه های مخالف و درست می باشند. سیر اندیشه ها و روابط آنان بسی جهالت را نصیبشان گردانیده و ازاین جهت خویش را درتحلیل زندگی و شادکامی درمانده ساخته اند. به عنوان پیشنهاد می توان بیان داشت که اگر دنبال کسانی هستید که فضای روانی و اجتماعی و بینش شما را ارتقا بخشند و مسیرشادکامی را برایتان فراهم سازند به هیچ وجه با افرادی که صرفاً دنبال سرکوب کردن شما و اندیشه تان هستند و در پی برتر نشان دادن و برحق بودن خویش اند؛ مراوده و ارتباط مستمر و مدام و عمیقی نداشته باشید زیرا که اینان صرفاً سرکوب گر هستند و درپی ارتباطی برابر حاکی از احترام متقابل نیستند و این ضربه را هم به بنیان خود وارد می سازند و هم اجتماع و روابط جمعی با اطرافیان را خدشه دارمی سازند. حال اگر به اینان قدرتی اعطا گردد چنان بر کوس اندیشه های مخالف ضربه وارد می سازند و چنان خشمگینانه برخوردارمی نمایند که مجالی برای دیگران جزکناره گیری و یا مقابله باقی

نمی گذارند. عده ای او را غیرقابل تحمل می دانند واز او روی برمی گردانند و عده ای دیگر که با سختی ارتباط را حفظ می نمایند اما ارتباطی که در آن احترامی نیست و یک جانبه احترام بخاطر اجبار تاریخی وزمانی و مکانی و . . . می باشد و اگر فرصتی یابند آنان نیز از جوانب شخص دوری می جویند. حال عده ای همچنان باشخصی ارتباطی عمیق دارند آیا این بسان درست بودن اندیشه آنان است اگرکه ریزبین به آن روابط نگریست ریشه هایی از ضعف طرفین گفتگو و ارتباط افراطیون رامی توان جستار کرد. وضعی که نشأت گرفته از اندیشه های وابستگی و ناتوان بودن و حقارتی است که اینان در خویش می بینند که چنین ارتباطی رامایه افتخار می بینند ازیرا که اینان همواره دنبال پایگاهی محکم در زندگی می باشند تا با آن فرایند امیدوار بودن که همانا باعث شادکامی آنان می گردد رامهیا سازند و این چنین پایگاهی در شخصی یافت می گردد که جاهلانه و متعصبانه و افراط وار بر طبل اندیشه های کوتاه بینانه از قضا می زند و این چنین اذهانی سست را به خدمت کارکردهای شخصی خود می گیرند .

آسودگی خاطر

((دل اگر طالب باشد حساب سود و زیان نخواهد کرد، دلت همیشه آسوده خاطر باد.)) . در این جمله که از خویش بیان رفت مقصود خواستن چیزی در حالی که نسبت به آن اعتماد و اطمینان خاطر نداریم و این باعث گذراندن زمان به گونه ای مخرب و در دودلی و سرگردانی است که از گوشه ای طالب سرانجام یافتن کار خویش هستیم و از گوشه ای دیگر مواردی است که ما را دچار اندیشه مخالف آن می نماید و این خواستن و نخواستن مدام در روح و روان ما تأثیر زیانبار دارد. حال می توان گفت که خوشبختانه با انجام فعل و تحقق خواستن و یا نخواستن همه

سرگردانی به پایان می رسد و آن ادامه نخواهد یافت مگر اینکه در مواردی تبعات آن بعد از مدتی آشکار گردد که آن نیز در پی زمانی از روند و مسیر زندگی حذف خواهد گشت و این چنین سرگردانی صرفاً در روند انجام و تحقق یافتن فعلی می باشد. حال خاطر آسوده نه به دلیل اینکه دیگر سرگردانی و دودلی و مشکلی نیست بلکه ما را از یک سرگردانی بیرون و دردو راهی های جدیدی واقع می گرداند که در این انتخاب هایی که انجام می دهیم بسی مسیرو جهت شادکامی ما هموار و یا ناهموار خواهد گشت حال موردی پیش می آید که آیا ما طالب هستیم و یا اینکه از سر منفعت طلبی چیزی را طالب می باشیم و دودلی و سرگردانی ما نتیجه سود و زیان نمی باشد؟ به یقین اگر که ما طالب و خواستار درونی چیزی باشیم به کل آن را تحت هر شرایطی خواستاریم و حساب سود و زیان نخواهیم کرد و اگر که آن را طبق انگیزه های بیرونی خواستار بودیم ما آن را از برای هدفی می خواهیم و این خواستن یک خواستن در کنار دارد که دلیل سرگردانی و دودلی رافراهم می سازد پس سرگردانی و دودلی در مواردی است که خواستن ما طبق انگیزه های بیرونی و حساب سود و زیان باشد که در این مورد چه به خواسته برسیم و چه خیر تفکر، آسوده نیست. آسودگی در موردی است که خواسته ما درونی باشد و به آن نیز دست یابیم .

آموختن از شکست

در فلسفه اگزیستانسیال آمده که برای اینکه بتوانی بہتر زندگی و شادکامی را تجربه نمایی باید بتوان خوب شکست خوردن و خوب مردن را آموخت. معنای این سخن و مفهوم آن در ادیان آسمانی نیز آمده که از مرگ به تکرار نام برده شده و فلسفه آموختن مسیرهای آن نیز به خوبی

توسط مبلغان دینی تشریح و بیان گشته است. اما مقصود از مرگ در جمله اگزستانسیال چیست که آموختن آن باعث زندگی بهتر و شادکامی می گردد؟ آیا می توان مرگ را همان ناراحتی ها و شکست ها و افسردگی ها و مشکلاتی پنداشت که در طول زندگی، شخص بدان دچار می گردد و حال مرگ و نابودی نهایی نیز شامل همین می باشد که این مشکلات و ناراحتی ها همه نمادی از نابودی کامل می باشد که چنین آن مرگ را سهمگین نموده است. اگر که ما در جاده زندگی با مشکلات، ویران نگردیم و بتوانیم بعد از هر شکست خود را باز یابیم می توان گفت که مسیر شادکامی راطی نموده ایم اما اگر این مشکلات ما را ویران نماید و نتوانیم خویش را بازسازی کنیم این خود دلیل قوی شدن فلسفه مرگ در ما می گردد اندیشه ای که جز نابودی ما نتیجه ثمربخشی از آن پنداشت نمی گردد. زمانی که شکست را تجربه می نماییم و به تسلسل شکست در زندگی برخورد می کنیم این خود باعث واکنش های اندوهگینانه و دوری جستن از اجتماع و بیماری های روانی بمانند اسکیزوفرنی و یا جسمی مانند روان تنی و در حالات شدید اقدام به عمل نابودسازی خویش می کنیم که شخص راه حل خاتمه مشکلات را در آن می جوید. اما اگر که مسیر را در شکست بازسازی و توسط عوامل در دسترس بتوان اندیشه تلاش دوباره و بیشتر را دستاویز قرار داد می توان از چنگال فلسفه نابودگر و شکست واقعی که همانا نابودی اخلاق و انسانیت و بینش اجتماعی و... رهایی جست و این صرفاً با مبارزه و روحیه خرد خستگی ناپذیر میسر می باشد ولی باز می توان بیان داشت که چنین روحیه ای در همه نمی توان جستار نمود بنابراین بحث ما با جزئیاتش همگی نسبی است و قطعی و کامل نمی باشد و هرکسی با روحیه خودش حاصل فرایند تجارب و ژنتیک و محیط و عوامل و فاکتورهای دردسترسش است

که با این عوامل می‌توان به گونه‌ای دقیقتر نسخه‌ای از برای او پیچید درحالی که بحث ما در غالب تئوری باقی خواهد ماند چون مسئله مرگ گونه‌ای هستی شناسانه و وجودی است و از ذات وجودی نشأت می‌گیرد بنابراین مشکلات زندگی به بیماری‌های وجودی تبدیل می‌گردند و این همانا تفاوت مشکلاتی است که ما تجربه می‌کنیم مشکلات و ناراحتی‌هایی که ما را به نابودی می‌کشاند همان که ذات وجودی ما را تهدید می‌نماید و مشکلاتی که روزمرگی است و در امورات روزانه و روابط اجتماعی بوجود می‌آید و خود به خود شخص چاره‌ای برای آن می‌اندیشد پس مقصود در این محل همان مشکلات هستی شناسانه می‌باشد.

رنج

در فلسفه و روش و شیوه هرکسی درمقابله با چالش‌های زندگی گونه‌ای درک از وقایع می‌تواند مسیر شادکامی را در هر وضع و شرایطی مهیا نماید و یا اینکه شادکامی به مقابل آن تبدیل گردد. در زندگی کسانی هستند که بواسطه قرار گرفتن در زمان و مکان تاریخی و جغرافیایی و یا اینکه اجتماعی و خانوادگی مناسب هیچ گونه رنجی متحمل نشده‌اند و یا اینکه رنج آنان به مثابه خوشبختی دیگران بوده است. اما هرکسی که خویش را در رنج یافته باشد؛ گونه‌ای برخورد با آن می‌تواند داشته باشد. یا اینکه به آن خوش آمد می‌گوید و با آن مشکلات، باز مسیر شادکامی را سد می‌نماید و یا اینکه خویش را منزوی ساخته و بساط نابودی را فراهم می‌نماید. اما خود رنج در زندگی دلیل گونه‌ای خرد برای جهت و مسیر ولذت بردن بیشتر درمواقع شادکامی است و اندیشه زندگی را در جاده‌ای هموار قرار می‌دهد که خود این باعث تربیت اجتماعی و به گونه‌ای تربیت مربوط به آن رنج می‌گردد. رنجی که به تجربه تبدیل می‌گردد

ودراین راستا همین تجربه مسیر شادکامی را هموار می نماید. اما تجربه دلیل نوعی پختگی می گردد که خود این پختگی باعث تربیت شدن است و می توان از آن به نتیجه رنج کشیدن تعبیر نمود. مواردی که در طول زندگی خود، رنج آن را کشیده و حال دلیل پختگی ما گردیده است پس تا می توان باید از مشکلات زندگی از برای بهتر گشتن و پخته تر شدن و مراتب تربیتی سود جست .

کشش و تمایل

در هر فعلی که انجام می دهیم گونه ای جذب و دفع وجود دارد. جذب بخاطر روزمرگی و امورات روزانه بهتر انجام یافتن و ساختن آینده ای بهتر و یا جذب به دلیل مسائل هستی شناسانه و وجودی و برخوردی عمیق از نوع کنکاش پیرامون موضوعی می باشد. و اما در این دو جذب می توان از علاقه ای نام برد که در هر دو بنام ذوق و کشش می توان توصیف نمود اما ذوق و کشش از نوع اول که امورات روزمرگی است گونه ای علاقه ای درونی و یا بیرونی پیرامون موضوعاتی است که خود موضوعات اغفال کننده می باشند از برای که شخص برای خویش کشش درونی می نامد در حالی که آن امورات روزمرگی، ذوق و علاقه ای بیرون از شخص می باشد از برای انجام یافتن فعلی که مربوط به دیگران است اموراتی به مانند همسرداری و تربیت بچه و ساختن آینده ای بهتر برای خانواده. ولی کشش و علاقه درونی برای رسیدن به هدف و مبدأ هستی خود دلیل شادکامی بیشتر می باشد و شخص برای آن حاضر به بذل جان نیز می باشد اگر که هدف را شناخته باشد. اما ذکر یک نکته لازم است که اگر در کشش و علاقه روزمرگی، شخص خود به سمت آن رهسپار است اما هیچ کشش و علاقه ای درونی نیست بلکه محرکات

بیرونی باعث علاقه شخص می گردد و شخص بخاطر ذوق و علاقه ای که به هیجانانگیز و تزئین گشته به دنبال مسائل روزمرگی از برای خیالی که آسایش خاطر او را فراهم می نماید به تصور خویش به دنبال علاقه ای درونی رهسپار می باشد و اما کشش و تمایل هستی شناسانه گونه ای ناخودآگاه با حالتی که جذب ناخودآگاه و سرگردانی بدون منشأ بیرونی و صرفاً از راه درون می باشد. بمانند کشش به سمت خداوند در دین داران و مذهبیین واقعی که این از نوع درونی و برای مبدأ و مقصدی است که از آن منشأ گرفته اند و این از هرگونه مشکلات روزمرگی که در نوع اول می باشد منفک است حال نام آن ذوق و کشش باشد که نظرگاه علمی روانشناسانه تحقیقاتی مفصل در خصوص مبحث عشق دارد که به دلیل تخصصی بودن واژه عشق در این محل از کاربرد آن پرهیز گشته است .

تشویقات

ارزش گذاری ما پیرامون مسائل مختلف نشان از توجه ما و علائق و تجارب گذشته و سطحی از تشویقات درونی و بیرونی درباره موضوعی دارد. حال اگر مسائل را از دید فردی خاص بنگریم باید گذشته مورد کنکاش قرار گیرد که او در زندگی چه کمبودهایی داشته و حال به دنبال کدامین اولویت خود گام می نهد و در این بحث باید که جهان بینی فرد را شناخت. آیا او به فهم و درک و ارزش گذاری زندگی از لحاظ شعور و آگاهی و کمال بهایی می دهد و یا مجالی برای آن ندارد و در پی تجملات می رود و در این راستا خویش را در چه مشکلاتی می بیند که می طلبد برای جهت های فکری خویش تلاش و تقلا نماید. در هر ارزش گذاری فکری اگر که به جهت درک و کمال و شعور و آگاهی وقع گذاشته گردد خویش را در حیطه آگاهی پنداری و آگاهی

رساندن غوطه ور می سازد و از این آگاهی برای رشد و کمال دیگران نیز تلاشی می نماید که در این صورت خیر همگانی در رفتار و کردار و بینش او مشهود می باشد. او از برای این آگاهی بخشی به دیگران در مواردی تمام زندگی خود را فنا می گرداند و در مواردی از بذل جان نیز ابایی ندارد و خود را در مسیری می بیند که باید بیشتر آگاه باشد و برای بیشتر فهماندن و آگاه نمودن تلاش نماید. حال اگر که او خود را در حصار اندیشه تجملات یابد و خویش را در روزمرگی گرفتار نماید و معنای زندگی و شادکامی را در ترقی به مثابه رقابت در تجملات بیابد در چنین اندیشه ای رقابتی بی هدف برای امری است که صرفاً باعث کج اندیشی و با درموردی هیچ گونه اندیشه ای از آن استخراج نمی گردد و خیر همگانی در این مورد به خیر شخصی تنزل می یابد و رقابت سالم به رقابت بیمارگونه به حدی که شعار رسیدن به مقصود به قیمت نابودی دیگران است در حالی که در رقابت سالم رسیدن به مقصود در کنار رسیدن دیگران به مقصود، شیرین می نماید. در آگاهی بخشی فردی، اگر خود به مقصود رسد ولی دیگران بدان دست نیازند باز خویش را ناقص می پندارد و در عذابی بیرونی گرفتار می آید ولی اگر به مقصود برسند زندگی و شادکامی روند مثبتی را می پیماید و اما در مورد رقابت در تجملات این چنین نیست بلکه فقط شخص می طلبد خویش به مقصود رسد و از دیگران برای رسیدن به هدف خود، هرگونه استفاده غیرانسانی نیز نماید و این چنین تفاوت دیدگاهها باعث تشکیل جوامعی سالم و دارای زندگانی شادکامی در آن می شود و یا جامعه ای بیمار و دارای حس دشمنی و حسادت نتیجه آن می گردد و این صرفاً با دیدگاهها و نظراتی است که با اندیشه و خرد می توان بدان دست یافت و این وظیفه علوم انسانی می باشد که بنیان جامعه را برچه اساسی واقع گرداند که

اگر جامعه ای رشته های علوم انسانی در آن تضعیف گردد خودبه خود نابودی بنیان خویش را رقم زده و حال اگر بنیان علوم انسانی بر مبنای واقع گرایی و اصول جهان شمول و به دور از دشمنی و توهمات باشد آن موقع زندگانی و شادکامی مردمان حاصل تلاش علمای علوم انسانی میسر می گردد پس صاحبان قدرت مؤظف اند از برای اعتلای جامعه فضای رشد و بالندگی را برای علمای خویش مهیا و آماده گردانند .

همگانی بودن شادکامی

همان گونه که در مطالب پیشین ذکر آن به تکرار رفته، هر کسی طبق اندیشه های خود مسیر زندگی و شادکامی را در راستای آسودگی خاطر خویش می جوید. حال یک سؤال بوجود می آید که می توان گونه ای همگانی برای شادکامی و زندگی بهتر و مسیر کامیابی شخص و جامعه را طالب بود یا اینکه زندگانی بهتر و شادکامی در نزد هر کس متفاوت و جوامع مختلف بنا به شیوه تفکر مردمان خویش مسیر متفاوتی از شادکامی را طالبند. آیا کسی که با یک امر معنوی به اعلا ی شادکامی و رضایت خاطر از زندگی دست می یابد با کسی که با تجملات به شادکامی می رسد و با کسی که با امورات دیگر، آیا همگی اینان را می توان در یک چارچوب خاص قرار داد و انتظار یک مسیر شادکامی را داشت. در کنکاش عقلی می توان به چنین پنداشتی رسید که شادکامی و زندگانی بهتر و تلاش نمودن در آن مسیر از برای هر کس و جامعه ای گونه ای خاص می باشد که با شخص دیگر متفاوت است از این روست که هر کسی و جامعه ای بنا به امکانات موجود و تواناییها و ظرفیت های خویش به سمتی گرایش می یابد و آن را در زندگی دنبال می نماید و نمی توان به اجبار، شخص و یا جامعه ای را در مسیری قرار داد که دپدی تک بعدی از

زندگانی و شادکامی را طالب است که مخالف نظرات آن شخص و یا جامعه می‌باشد و با هرگونه شیوه درستی نیز رفتار نماییم نتیجه و ماحصل آن متفاوت بدست خواهد آمد. کسی که به خاطر امورات معنوی از بذل جان دریغ نمی‌ورزد و شادکامی را در جهانی دیگر می‌یابد بسی متفاوت است با کسی که شادکامی را در امورات روزانه و گذراندن اوقات خویش با سرگرمی‌های مصنوعی و گذرا می‌بیند. اما نتیجه بحث چنین می‌گردد که کامیابی و شادکامی و داشتن زندگی بهتر، رسیدن به خواسته‌های فردی و گروهی و اجتماعی طبق شیوه‌های پنداشت خویش است؛ بدون هرگونه اجباری که مسیر را در ظاهر یا باطن تغییر دهد و چنین شخص و یا جامعه‌ای متحول و پویا و مسیر روبه جلو رami پیماید. اما اگر در مسیر همگانی کردن یک اندیشه گونه‌ای اجبار تفکری نهفته باشد آن منتج به پوسیدگی شخصی و اجتماعی می‌گردد و این دلیل افسردگی و نزاع و خودکشی‌ها و اضمحلال اخلاقی و فروپاشی نهادهای اخلاقی و اجتماعی می‌گردد که تنها راه را دست‌یازیدن به خشونت بیشتر و در هر مرحله باید درجه خشونت شان را بالاتر ببرند تا به نتیجه دلخواهشان برسند تا جایی که هیچ‌گونه خشونتی نمی‌تواند شخص و اجتماع را از دست‌یابی به شادکامی و زندگی بهتر بازدارد. پس زندگی بهتر و شادکامی گونه‌ای خواست درونی و فردی و یا جامعه‌ای واحد است که مسیرواندیشه‌هایشان با اشخاص و جامعه‌های دیگر متفاوت و طالب نیازهای درونی خویش اند.

سخن پایانی

در راستای بہتر گشتن و بہترشدن ہر روز درتلاشی بی پایان می باشیم حال این خواستہ گاہ درونی و گاہ از فضای روانی و جوانب برما مستولی خواہد گشت اما ذکر این نکتہ لازم است کہ تا می توانیم بخاطر دنیای ذہنی خود تلاش نماییم و صرفاً با احترام بہ فضای جوانب درپیگیری خواستہ های خویش و بالفعل نمودن ظرفیت های وجودی خویش برای اعتلای خود و جامعہ تلاش کنیم و مدام بہ موفقیت و شادکامی بیاندیشیم و در هیچ زمان و مکانی بہ سوی نیروهای نابودگر تمایل ورہسپار نباشیم و با آرامش خاطر درونی درمسیر رفتہ، خودمسئول کردار و تفکرات باشیم و درنہایت عواقب آن رانیز با دیدی باز پذیرا باشیم و ازاشتباہات خودفرار نکنیم و درپی محکوم نمودن دیگران نباشیم بلکہ درخود چنین ظرفیتی ایجاد نماییم کہ خویش را ہمیشہ درمسیر ارائہ دادن خوبی ها بہ دیگران قراردہیم و سعی نماییم ازگرفتن پرهیز داشتہ باشیم. گرفتن فقط اندیشہ های دیگران است اما خواستن اندیشہ ما و این تفاوت باید کہ مدام مدنظر قرارگیرد. پس خواستن خوبی ها برای خویش، ارادہ و اعتمادبہ نفس درونی می طلبد کہ با گرفتن کہ خواستہ و جلب نظر و رضایت دیگران است بسی متفاوت می باشد؛ پس باور داشتہ باشیم کہ می توانیم و ہمیشہ بخواییم .

من «صلح» را روی بال تو می‌نویسم تا تو به همه جهان پرواز کنی ...

ساداكو ساساكي



انتشارات بین المللی گیوا



باشگاه پژوهش های علمی ساداكو

www.sadako.ir